

طرحی نو

شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران

سال اول

فروور دین ۱۳۷۶ برابر با آوریل ۱۹۹۷

شماره ۲

شیدان و شیق

سخنی درباره نوروز

چپی از نوع دیگر بنا کنیم! ضرورت نقد همراه با ایجاد اشکالی نو.

یکی از موارد بی اعتمادی نسبت به حرکت امروزی چپ این است که به گذشته خود برخورد نکرده و یا اگر انتقادی شده، عمیق و همه جانبه نبوده است. نسبت به این که فعالان چپ تا چه اندازه از افکار و شیوه های خویش بریده اند، ناروشنی و تردید وجود دارد. در نتیجه و به درستی تا زمانی که چپ ها با انحراف های سابق خود مرزیزند روشن ننمایند، در سطح جنبش و در بین مردم اعتباری کسب نخواهند کرد.

اما نقد اگر صرفاً در گستره عقیدتی و خارج از عمل مبارزه و دخالت گری سیاسی و اجتماعی، جدا از مبارزه برای ایجاد نظریه ها و اشکال نو صورت پذیرد، در بهترین حالت به مشابه تالیف های تاریخی، خاطره های سیاسی و احیاناً رساله های دانشگاهی باقی خواهد ماند. البته این تلاش ها در جای خود و در مقام رشد آموزش سیاسی و فرهنگی برای نسل های آینده و ایجاد تداوم در تفکر سیاسی و انتقال آن از دوره ای به دوره ای دیگر، بسیار ارزشمند است. اما سوسیالیست های چپ که همواره به "پراکسیس" مارکسی بعنوان ملک تعیین کننده وفادار باقی مانده اند و بنابراین خواهان تغییر و دگرسازی وضع موجود و نه تنها تفسیر آن می باشند، نمی توانند برای کار فکری، نقد گذشته و تدارک نظری و برنامه ای، مرحله ای خاص و مستقل از پراتیک سیاسی و اجتماعی که الزاماً شکل تشکیلاتی نیز به خود می گیرد، قائل شوند.

ادامه در صفحه ۳

عباس عاقلی زاده

صُبازات مُطالباتی کارگران نفت

بنا به گزارش های رسیده از ایران، کارگران نفت در اعتراض به عدم موافقت رئیس جمهوری اسلامی در برابر خواسته های مطالباتیشان به آنچنان اقدامات سراسری دست زدند که این امر در سال های پس از انقلاب کمتر سابقه داشته است.

کارگران نفت که در حساس ترین و مهم ترین بخش از صنایع ایران کار می کنند، از فردای انقلاب با وعده و عیدهای حکومت اسلامی مواجه بودند و روشن است که با وعده و عیده نیتوان مخارج زندگی را تأمین کرد و در برابر گرانی شتابانی که بر اقتصاد کشور حاکم است، دوام آورد. در نتیجه از آنجا که تحولات تورم زای اقتصادی سبب شد تا روز به روز ادامه در صفحه ۱۱

مردمی که در یک سرزمین با یکدیگر زندگی می کنند، مجبورند که زیان و فرهنگ و تاریخ مُشترک بوجود می اید. بنابراین فرهنگ مُشترک زیربایه پیوندهای قومی و ملی را تشکیل می کند. در این رابطه میتوان به نوروز اشاره کرد. نوروز یکی از کهن سال ترین نهادهای فرهنگی اقوامی است که با وجود تفاوت های زبانی و نژادی با یکدیگر در نجد ایران زندگی کرده و تاریخ و فرهنگ مُشترکی را بوجود آورده اند. شاید در این رابطه بتوان از جشن نوروز بعنوان یکی از مهم ترین نهاد فرهنگی مُشترک تمامی ملت هائی نام برد که در نجد ایران زندگی می کنند.

میدانیم که بیش از هجوم اقوام آریانی نژاد به نجد ایران، در این بخش از جهان مردمی با فرهنگ و زبان های بومی گوناگون زندگی می کردند. اقوام آریانی در آن دوران مردمی کوچنده بودند و برای بدست آوردن مراتع سرسبز به سوی ایران آمدند و توانستند بر کسانی که در نجد ایران زندگی می کردند، استیلا یابند و بتدریج آن اقوام را در خود جذب کنند. دیری نپایید که اقوام آریانی به زندگی زراعی روی آوردن و در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد نخستین دولت آریانی، یعنی دولت ماد را تأسیس کردند. کمی پیش از این دوران، یعنی در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد باید زرتشت، بیامیر آریانی نژاد ظهرور کرده باشد. آئین او از مردمی که به کشاورزی روی آورده اند، دفاع می کنند و اقوام کوچنده را که برای زندگی زراعی ارزشی قاتل نبودند و مردمی را که به زندگی رستنی و حتی شهرنشینی روی آورده بودند، مورد شیخون و غارت قرار میدادند، نیروهای اهربینی مینامد ادامه در صفحه ۲

یاسمین

در رابطه با روز جهانی زن

جنبش جهانی مُستقل زنان سده ای پُر نشیب و فراز را طی کرده است. نقطه آغاز این جنبش در بطن انقلاب بورژوازی فرانسه قرار دارد. نخستین بار در سال ۱۷۹۳ زنان فرانسه آگاهی به ضرورت مُبارزه مُستقل علیه تبعیض جنسی و عوارض آن را در عمل با تشکیل «جامعه زنان جمهوری خواه انقلابی» در پاریس شان دادند. دو سال پیش از آن در پانیز ۱۷۹۱ الیمپ دیکوژ Olymp de Gouges در نامه ای به ملکه فرانسه نوشته: «این انقلاب تنها در صورتی به انجام میرسد که تمامی زنان به سرنوشت تأسف بار خویش و فقدان حقوقشان در این جامعه آگاه شوند».

سده ای پس از آن، سال ۱۸۸۹، کلارا تسکین Clara Zetkin (۱) در دومین بین الملل سوسیالیست ها که در پاریس تشکیل شد، گفت: «همان گونه که کارگران زیر بیغ سرمایه داران هستند، زنان نیز زیر سلطه مردان قرار دارند». ادامه در صفحه ۱۰

گماشته است تا آسمان را به هر چه از اوست، از اهرمنان نگاهدارند و چهار فریشه را بر چهار گوشه جهان گماشته است تا اهرمنان را گذر ندهند که از کوه قاف برگزرند و چنین که چهار فریشه در آسمان‌ها و زمین‌ها میگردند و اهرمنان را دور میدارند از خلائق و چنین میگویند که این جهان اندر میان آن جهان چون خانه‌ای است تو اندر سرای کهن بر آورده و ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمان‌ها و زمین‌ها را به دو پرورش داد و جهانیان چشم بر وی دارند که نوریست از نورهای ایزد تعالی و اندر وی با جلال و تعظیم نگرند که در آفرینش وی ایزد تعالی را عنایت بیش از دیگران بوده است».

با رجوع به کتاب‌های «شاہنامه»، «نوروزنامه»، «المحاسن والاصدادر» و «آثارالباقیه» که ابوریحان بیرونی نگاشته است، میتوان به رسومی که در دربار شاهان ایران در رابطه با برگزاری جشن نوروز حاکم بود، پی برد. بر اساس «فرهنگ دهخدا» پس از سلطه اعراب بر ایران، مردم ایران همواره جشن نوروز را بر پا میداشتند و دیری نمی‌پاید که خلفای بنی امیه برای افزودن درآمد خود هدایای نوروز را از نو معمول داشتند و ایرانیان باید علاوه بر خراج سالیانه، هدایای گران‌بهانی به دربار خلفای اموی و عباسی هدیه میدادند. بهمین ترتیب نیز در دربار شاهان تُرک، مغول و تاتار تبار جشن نوروز با شکوه فراوان برگزار میشد که گزارش برگزاری این جشن در دربار سلطان مسعود غزنوی را میتوان در «تاریخ بیهقی» خواند. دکتر معین در فرهنگ فارسی خود نوشته است «آثار و فرائتی در دست است که پس از اسلام همواره جشن نوروز بر پا میشده است و مراسم آن با تصرفاتی و تغییراتی از عهدی به عهد دیگر منتقل گردیده است تا زمان حاضر که نوروز بزرگترین جشن ملی ایرانیان محسوب میشود».

دیدیم که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت آخوندهای قشری بر دیوان‌الاری دولتی ایران، کوشش فراوان شد تا از برگزاری جشن نوروز جلوگیری گردد. اما همانطور که خلفای بنی امیه و بنی عباس توانستند ایرانیان را از برگزاری جشن نوروز باز دارند، خمینی نیز می‌بایست تن به شکست میداد و در برابر اراده همگانی مردم ایران عقب می‌نشست. ما ایرانیان یکبار دیگر ثابت کردیم که باورهای مذهبی تنها بخشی از هویت قومی ما را تشکیل میدهند و دیگر عناصر فرهنگ ایرانی را که نمودار هویت تاریخی اقوام ایرانی است، نمیتوان فدای اصول دین ساخت.

اینک نیز پس از ۲۶ سده، می‌بینیم که نه تنها مردم ایران، بلکه دیگر اقوام و ملت‌هایی که در نجد ایران میزینند، همچون تاجیک‌ها، افغانی‌ها، پشتوه‌ها، کُردها و آذربای‌ها مقدم نوروز را گرامی میدارند و این جشن فرخنده را با شکوه فراوان برگزار مینمایند، زیرا با حفظ این سنت ارجمند از هویت ملی-فرهنگی خویش حفاظت می‌کنند. اقوام و ملت‌هایی که در نجد ایران زندگی می‌کنند، توانسته‌اند با حفظ و گرامیداشت این سنت ارجمند که از نیاکان خویش ارث پرده‌اند، از زوال هویت فرهنگی خویش در طول تاریخ جلوگیری کنند و همچون اقوام دیگری که در بطن تاریخ تمدن‌های باشکوهی آفریدند، نابود نگردند.

ما با بزرگداشت جشن نوروز، فرارسیدن سال نو را به همه مردم ایران شادباش گفته و برای ملت بلازده و مُصیبت دیده ایران آرزومند سال تازه‌ای سرشار از آزادی و شادکامی هستیم. هیئت تحریریه

سخنی درباره نوروز

در کتاب‌های تاریخی آمده است که مادها از ۶ قبیله تشکیل می‌شوند و در ابتدا گله دار، یعنی اقوامی کوچنده بودند و سپس به تدریج به کشاورزی روی آوردند. پیدایش دولت ماد زمانی رُخ میدهد که تولید کشاورزی به وجه غالب تولید اجتماعی در بخش شمال غربی ایران بدل می‌گردد.

از زمان پیدایش دولت ماد تا کنون بیش از ۲۶۰۰ می‌گذرد. یک بررسی کوتاه نشان میدهد که در این دوران نجد ایران قرن‌ها تحت سلطه بیگانگان قرار داشته و اقوام دیگری با زبان‌ها، سُنت‌ها و فرهنگ‌های گوناگونی بر مردم آریانی تبار نجد نشین ایران حکومت کردند. ایران طی ۲۶۰۰ سال گذشته بیش از ۲۰۰ سال زیر سلطه یونانیان قرار داشته است. علاوه بر آن، تا پیدایش دولت صفاریان که در بخشی از ایران بدون تأیید خلیفه عباسی، حکومت می‌کردند، اعراب ۲۴۰ سال بطور کامل بر ایران تسلط داشتند. پس از زوال حکومت‌های ایرانی تبار، دیری نمی‌پاید که ایران به تصرف اقوام تُرک تبار در می‌اید و این اقوام بیش از ۲۳۰ سال در رأس دولت‌های قرار داشتند که بر ایران حکومت کردند. از آن پس نیز اقوام مغول و تاتار تبار بیش از ۲۶۰ سال ایران را زیر سلطه سیاسی-نظمی خود داشتند. خلاصه آن که اقوام ایرانی (غیر ایرانی) نزدیک به ۱۰۰۰ سال در ایران حکومت کردند.

اما با این حال می‌بینیم که نه سلطه یونانیان، نه حاکمیت اعراب، نه استیلای اقوام تُرک نژاد و نه سیطره مغول‌ها و تیموریان بر ایران، نتوانست هویت ملی-فرهنگی ایرانیان را خدشه دار سازد. ایرانیان توانستند در تمامی این دوران هویت فرهنگی و قومی خود را حفظ کنند و در بیشتر موارد، اقوام مهاجم را در خود جذب نمایند و آنها را وادار سازند که به آداب و رسوم ایرانی احترام گذارند و حکومت‌های خود را بر اساس ضابطه‌های فرهنگ ایرانی شالوده ریزی کنند.

نوروز یکی از نهادهای فرهنگی ما ایرانیان است. ایرانیان از دوران‌های اساطیری نوروز را جشن میگرفته‌اند و فرارسید نوروز را گرامی میداشته‌اند. بنا به روایت رشیدی «گویند که خدای تعالی در این روز عالم را آفرید (...) و آدم علیه‌السلام را نیز در این روز خلق کرد، پس بنابراین این روز را نوروز گویند (...) و هر سال از نوروز عامه تا نوروز خاصه که شش روز باشد، حاجت‌های مردمان را برآوردنی و زندانیان را آزاد کردنی و مجرمان را عفو فرمودندی و به عیش و شادی مشغول بودندی».

در کتاب نوروزنامه که می‌گویند حکیم عمر خیام آنرا نگاشته است، در رابطه با نوروز آمده است که «اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود؛ یکی آنکه هر ۳۶۵ روز و رُبعی از شباهنگ روز به اول دقیقه حمل باز آید، به همان وقت همی کم شود، و چون جمشید آن روز را دریافت، نوروز نام نهاد و به جشن آئین آورد و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان به دو اقتداء کردند و قصه چنان است که چون کیومرث اول از ملوک تاریخ سازد تا مردمان آنرا بدانند، بنگریست که آن روز بامداد آفتاب به اول حمل آمده، موبدان عجم را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند. موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند و چنین گفتند موبدان عجم که دانا آن روزگار بودند که ایزد تبارک و تعالی دوازده فریشه آفریده است، از آن چهار فریشه بر آسمان‌ها

می دهد، نه حکومت‌ها و قدرت‌ها بل تغییرها و تحول‌هایی بوده‌اند که مردم در مناسبات اجتماعی، در محیط کار، تولید، زندگی، محله، اداره، مدرسه و دانشگاه، در خانواده و در زمینه فرهنگی و مدنیت شهروندی در طی زمان و به تدریج به وجود آورده‌اند. در حقیقت این گونه تغییرها و شکل‌های نوی مناسبات بین انسان‌ها هستند که ریشه دار و بادوام باقی خواهد ماند. مستله انقلاب سیاسی یا دگرگونی در حوزه قدرت سیاسی در مقطع‌هایی از فرایند تحول اجتماعی مطرح می‌شوند و به سهم خود می‌توانند نقشی معین در سرعت بخشیدن به سیر اوضاع ایفا کنند و یا بر عکس به سدی در برابر آن تبدیل شوند. اما نقش تعیین کننده را همچنان تغییرها و تحول‌های اجتماعی در بطن جامعه ایفا می‌کنند. تصرف قدرت سیاسی نقطه‌ای از این روند را تشکیل چپ می‌دهد، نه آغاز آن است و نه پایان آن.

در کانون اندیشه کنونی، بر خلاف گذشته، مقوله تسخیر قدرت سیاسی قرار ندارد. به عبارت دیگر، به قول تکه کلام فرانسوی، پرولیماتیک قدرت سیاسی دیگر "فنجان چای" ما نمی‌باشد. نهایتاً مارکسیسم با حکومت داری و قدرت طلبی منافats دارد، زیرا که همواره بر ضد حکومت و قدرت بوده است. یعنی نیروهایی که به دست خود انسانها آفریده می‌شوند ولی از آنها جدا شده، بر آنها اعمال سلطه می‌نمایند. بدین ترتیب و از این پس، رسیدن به قدرت، حال چه از طریق انقلاب یا شکل‌هایی دیگر، تنها یکی از ده‌ها مستله فکری و نظری چپ‌ها را تشکیل می‌دهد و دیگر تنها و عمله ترین مشغلة ذهنی آنان نخواهد بود. خلاصه اینکه از عامل اجتماعی اعاده حیثیت می‌شود و عمل "سیاسی" به مفهوم قدرت، دولت، حکومت و... در بینش جدید جایگاه انحصاری، افسانه‌ای و متفاوتیکی خود را از دست میدهد. ما در اینجا به یکی از بنیادهای فکری مارکسی (حد اقل یکی از روح‌های آن) بازگشت می‌کنیم، تفکری که بر اهمیت حرکت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، خود - سازماندهی و خود - گردانی انسان‌های اجتماعی و آزاد و نفی دولت تأکید می‌ورزید. باید این نگرش را که در دیدگاه چپ سنتی به فراموشی سپرده شده بود، دوباره زنده کرد.

ب- پایان اسطوره "تشکیلات پیشتر".

اکنون که عنصر روابط اجتماعی، مناسباتی که مردم در زندگی روزمره و در محیط کار بین خود برقرار می‌کنند، به جوهر مرکزی اندیشه و عملکرد ما تبدیل شده است، چگونه می‌توانیم این بینش نو را با الزام‌های ویژه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی که شامل فعالیت حزبی و طرح ریزی سیاست و برنامه می‌باشد، سازگار نمائیم؟ ما از یکسو بعنوان نیروی اپوزیسیون رادیکال خواهان آیین که مردم خود امور هستی خویش را آگاهانه در دست گیرند، از این‌رو وظيفة اصلی خود می‌دانیم که آنان را در این راه و برای رسیدن به این مقصد یاری رسانیم و این مهم را جزو ارزش‌های اعتقادی خود می‌شماریم. اما از سوی دیگر چگونه می‌توانیم حوزه مبارزة سیاسی و حزبی و جدال بر سر آلتنتیو های سیاسی را که در ضمن یکی از ارکان حیات دمکراتیک جامعه می‌باشد، رها کرده، میدان را انحصاراً برای ترکتازی نیروهای ارتجاعی، راست و لیبرال، جمهوری اسلامی، مجاهدین، سلطنت طلبان، میلیون و جمهوری خواهان میانه رو خالی کنیم؟ چپ سوسیالیستی اساساً به دلیل نمی‌تواند و نباید از فعالیت سیاسی و تشکیلاتی چشم

چپی از نوع دیگر را ...

در جریان جنبش فکری توأم با عمل شرکت در مبارزات طبقاتی، سیاسی و اجتماعی است که می‌توان با بقایای ساختارهای فکری و سبک کاری گذشته، که بدون شک از بین نرفته‌اند، مقابله کرد و آنها را از خاکریزی به خاکریز دیگر، از لانه‌ای به لانه دیگر پس راند. زیرا روند انتقاد و نفی انحراف‌های گذشته و ساختمن جدید بر پایه ارزش‌ها و سبک کارهای نو نیاز به محک خوردن در عمل دارد. ناآوریها، نه صرفاً در شوری بلکه همگام با آن در عمل و طی زمان کثروی‌ها را پس می‌زنند و به جای آنها می‌نشینند. برای نمونه پدیدار "مرکزیت دمکراتیک" در بسیاری از سازمان‌های چپ سابق را در نظر بگیریم. ما اگر در عمل نتوانیم تشکیل چپ نوینی به وجود آوریم که مبنای بر مناسبات واقعی دمکراتیک و شفاف داشته و دارای سبک کاری باشد متفاوت از آنچه تا کنون در مناسبات سنتی رایج بوده است، همه انتقادها و افشاگری‌های ما جز حرف و ادعاهای پوج چیزی نخواهند بود. سر انجام چگونه می‌توانیم ثابت کنیم که از چپ گذشته و اسلوب و سنت‌های غلط آن بریده‌ایم؟ آیا جز این طریق است که نمونه عملی و حقی حاضر دیگری عرضه کنیم، نمونه‌ای که از لحاظ شکل، شیوه‌های درونی کار، رفتار و منش دمکراتیک در سطح جامعه و در مناسباتش با سایر نیروها با آنچه که به صورت منفی در اذهان عمومی نقش بسته است، متفاوت باشد؟

تفکری دیگر، عملکردی دیگر.

بر مزار چپ سنتی باید چپ دیگر ساخت. یک چپ سوسیالیستی، آزادیخواه و فراگیر. آنچه که برای ایجاد آن تلاش می‌شود، چپی است که عمیقاً متحول شده و با الگوی سابق چه در شیوه تفکر و اندیشه و چه در رفتار، کردار و اتیک سیاسی متفاوت است. در یک کلام برای ساختن چپ دیگر، تفکر و عملکردی دیگر لازم است.

به نظر من زمینه‌های زیر می‌توانند پاره‌ای از نکاتی باشند که چپ سوسیالیستی امروزی را از چپ سنتی تمایز می‌سازد، در عین حال هویت و ارزش‌های آنرا نیز مشخص می‌کند.

الف- پایان اسطوره "قدرت سیاسی".

انقلاب سیاسی و تصرف قدرت سیاسی اصل بنیادی تفکر چپ سنتی در یک قرن اخیر بود. این اصل در گذشته در ساختار فکری ما کانونی را تشکیل می‌داد که منشأ تمام نظریه‌ها، برنامه‌ها و عملکردها بود. کلید حل تمام مشکلات جامعه و نقطه آغاز تغییر و تحول و دگرگونی‌های اجتماعی، تسخیر قدرت سیاسی دانسته می‌شد. قدرت سیاسی نوینی که می‌باشد جانشین دولت پیشین می‌گردید و مردم را به سوی رستگاری و "آینده تابناک" رهمنون می‌کرد. این تفکر امروزه زیر سوال بوده می‌شود. البته، استبداد و دیکتاتوری در ایران شایطی را به وجود می‌آورند که همه چیز تحت الشاعر "سیاست" و مشخصاً مستله قدرت سیاسی قرار می‌گیرد. بدون شک قدرت استبدادی کنونی عامل بازدارنده اصلی در رابطه با هر گونه امکان تغییر و تحول اجتماعی است و باید از سر راه برداشته شود. اما اگر از دید تاریخی به مستله نگاه بی‌اندازیم، پی‌می‌بریم که آنچه در رشد و تکامل جامعه‌های بشری تعیین کننده بوده است، آنچه که جریان اصیل و عمیق را تشکیل داده و

پیش برند.

چپی از نوع دیگر را ...

سازمان چپ غیر سنتی سازمانی فراگیر و غیر سکتاریستی بوده، به روی جامعه و ایده‌های نو باز خواهد بود. هدف، رسیدن به تشکیلاتی است که روندهای مختلف کنونی چپ ایران را حتی المقدور در بخش وسیع آن و بر گرد یک برنامه سیاسی و پاره‌ای ارزش‌های آرمانی متحدد کند. تفکر جدید نمی‌خواهد در کنار سایر گروهها و گروهک‌های کنونی چپ، سکت کوچک دیگری به نام چپ نو ایجاد کند. حتی اگر این گروه جدید از اتحاد چند دسته کوچک دیگر به وجود آمده باشد.

الگوی تشکیلات جدید نمی‌تواند سازمان انقلابیون حرفه‌ای و بریده از جامعه باشد. غالب اشکال سازماندهی نوع گذشته و مشخصاً نمونه لینینی در اینجا فاقد کارآئی هستند. اعضاً تشکیلات چپ غیر سنتی دارای سرشی ویژه نیستند بلکه مانند همه شهروندان از موقعیت حرفه‌ای و اجتماعی برخوردارند. شهروندانی که تنها تفاوت آنها با دیگران این است که بخشی از وقت و نیروی خود در محیط کار و زندگی را داوطلبانه صرف فعالیت و انجام وظایف سیاسی، حزبی، سندیکایی، اجتماعی و مشارکتی می‌کنند.

ج- پایان اسطوره "حقیقت بُرین".

چپ صاحب حقیقت مطلق نیست. شناخت و معرفت ما از محیط اطرافمان به دلیل عوامل گوناگون تاریخی، اجتماعی و محدودیت‌های عینی و بیولوژیکی و ... نسبی و ناقص است. ما نمی‌توانیم در مورد پدیدارهایی که هنوز به وجود نیامده و یا شکل نگرفته اند شناخت روشی داشته باشیم. ما در باره سوسیالیسم بطور مشخص چندان چیزی نمی‌توانیم بگوییم، البته اگر تجربه شکست خورده "سوسیالیسم واقعاً موجود" را سوسیالیسم ندانیم^(۱). در مورد شرایط فعلی نیز باید با تواضع بسیار سخن برانیم. اصولاً بخشی بزرگ از کار شناخت واقعیت‌ها، وظيفة مستقیم و بلاواسطه فعالان سیاسی نیست. این کار مردمی است که مستقیماً با واقعیت‌های زندگی درگیر می‌باشند، کار نهادهای مشارکتی جامعه مدنی، کار جامعه شناسان، پژوهشگران، اقتصاد دانان، اندیشمندان و غیره است. فعالان سیاسی می‌توانند و باید از نتیجه کار آنان استفاده کنند. در گذشته چپ‌ها برای خود رسالتی عظیم قایل بودند، آنان در باره اقتصاد، هنر، ادبیات، زبان، فلسفه، سیاست و غیره نظریه پردازی می‌کردند و مدعی بودند چون به "علم جهان شمول" مسلح می‌باشند، صاحب حقیقت بُرین و پخشندۀ اند. آنان صرفاً به اتکاً دانش محدود خود در باره هر چیز و ناجیزی اظهار فضل می‌کردند. اما واقعیت‌ها، نابهنجامی‌های اجتماعی و سیاسی همواره ما را بور کرده و خواهند کرد. بخش مهمی از تئوری‌هایی که حقیقت می‌پنداریم‌شان، فردا وقتی که به آزمایش گذاشته می‌شوند، غلط از آب در خواهند آمد. ما با انسانها، جامعه و مبارزات طبقاتی و اجتماعی روبرو هستیم، با پدیدارهای متتحول و پیچیده و چندگانه و نه با مقوله‌های علم ریاضی، فیزیک یا مکانیک. مکانیسم فکری ما باید از این پس بپذیرد که واقعیت‌های اجتماعی غامض و چند جانبه و متضادند و به همین خاطر نیز، با پذیرش اصل پیچیدگی، بیش از آنکه در پی یافتن راه حل‌ها و پاسخ‌های ساده انگارانه و یکجانبه باشیم، که عموماً نیز رو به خط میروند، بهتر است که در جستجوی طرح حتی المقدور

بپوشد. اولاً به این دلیل که مبارزه سازمان یافته سیاسی هم چنان یکی از زمینه‌های حیات دمکراتیک و تأثیرگذاری روی روند تحول‌های اجتماعی در این مقطع تاریخ بشمار می‌رود و خالی کردن این عرصه فعالیت، که بوسیله احزاب و نیروهای غیر چپ و بخش اچپ سنتی اشغال شده است، به نفع کل جامعه و بخصوص اقشار زیرستم و زحمتکش که چپ مدافعان منافع و خواسته‌های شان است، نخواهد بود. دوم اینکه در شرایط کشوری مانند ایران که حزبیت به دلیل سابقه طولانی استبداد بسیار ضعیف بوده است، تقویت جنبش سیاسی و سازمانی، بویژه در تنوع و چندگانگی آن، ابزاری در جهت ارتقا فرهنگ سیاسی و دمکراتیک می‌باشد.

با این همه، در بینش جدید، تشکیلات نقش قیومیت پیامبرانه خود را در رهبری و هدایت مردم و جامعه از دست می‌دهد. فعالیت سیاسی-حزبی یکی از ابزار دمکراسی بوده، تنها وسیله آن نیست. وظيفة عمده تشکیلات چپ این است که به مردم و در درجه اول به زحمتکشان یاری رساند تا خود امور خویش را بیش از پیش و مستقل‌ا در دست گیرند. تشکیلات چپ سوسیالیستی نه تنها در برابر سایر تشکلها، سندیکاهای، سازمانها و ارگانهای مستقل خود جوش، خود مختار، سیاسی یا صنفی زحمتکشان و جامعه مدنی قرار نمی‌گیرد، بلکه مکمل و مشوق صادق آنها خواهد بود. در اینجا این نظریه مارکس که رهانی زحمتکشان به دست خود آنان میسر است و کمونیست‌ها فرقه‌ای خاص را تشکیل نمی‌دهند بلکه میین منافع عام جنبش کارگری اند، دویاره احیا می‌شود. نظریه‌ای که از گفتار و عملکرد چپ سنتی رخت بر بسته بود و به جای آن تنوری سازمان پیشاپنهانگ و حزب آهنین نشسته بود که رسالت آزاد کردن زحمتکشان از بند اسارت سرمایه داری و راهبری قیم گونه آنان تا کمونیسم را به عهده داشت.

در اندیشه نو، تشکیلات پدیداری متفاوت از جامعه نیست. آینه‌ای است از مناسبات مطلوب ما و از آنچه که ما برای کشور خود خواهانیم. نمی‌توانیم طرفدار دمکراسی باشیم و در درون سازمان به هر بهانه‌ای آن را رعایت نکنیم. نمی‌توانیم طرفدار آزادی بیان و عقیده در جامعه باشیم و در داخل سازمان شیوه‌های شناخته شده و ضد دمکراتیک "مرکزیت دمکراتیک" را به کار ببریم. نمی‌توانیم طرفدار پلورالیسم فکری و سیاسی و آزادی نشر افکار در جامعه باشیم و در داخل سازمان اجازه فعالیت به گرایش‌های نظری و فکری مختلف را ندهیم و جلوی آزادی بیان اعضاً را چه در داخل و چه در خارج از تشکیلات بگیریم. نمی‌توانیم طرفدار ابتکار و مشارکت توده‌ها در جامعه باشیم ولی در داخل سازمان خود، کیش رهبری و تمرکز قدرت را حاکم کنیم.

چپ جدید سازمانی یکپارچه و یکدست نیست، بلکه در خود چندگانگی و پلورالیسم و تشکیل فرآکسیون را می‌پذیرد و می‌کوشد آنرا حول هدف‌های عام سیاسی و ارزش‌های آرمانیش سازمان دهد. همزیستی بین نظریه‌ها و سلیقه‌های مختلف و تنظیم اختلاف‌ها و مبارزه عقیدتی درونی به جای طرد و دفع و انشعاب، عاملی در جهت شکوفایی سازمانی خواهد بود. چپ‌ها نباید خواهان وحدتی موهم و دست‌نیافتگی باشند، بلکه باید بکوشند در چارچوب تشکیلاتی واحد، با حفظ اختلاف‌ها، مبارزه سیاسی مشترکی را به

و شکل، بویژه آزادی برای مخالفان، آزادی فعالیتهای صنفی، سندیکاتی، مدنی و سیاسی.

عدالت اجتماعی - بهبود شرایط مردم و بویژه اقشار تحت ستم و استثمار، زحمتکشان و مزدبر آن جامعه.

جامعه لاتیک - جدایی دین از حکومت و از کلیه نهادهای عمومی، اداری، آموزشی و ...

عدم تمرکز و برابری ملت ها - مبارزه برای اشکال غیر متتمرکز سیاسی، فدرالیسم یا خوداختاری های محلی و ملی، که همیستی آزادانه، داوطلبانه، برابرانه، و عادلانه بین اقلیتهای ملی و اهالی مناطق مختلف ایران را تضمین نماید.

نکته های فوق و پاره ای دیگر از مواردی از این دست، می توانند سرفصل های عده برنامه سیاسی چپ های ایران در مرحله کنونی مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران مشابه مانع اصلی هرگونه رشد و تحول دمکراتیک اجتماعی باشند.

و اما چه اختلافی میان این خواسته ها و برنامه دیگر نیروهای ملی و جمهوریخواه ایرانی وجود دارد؟ و چرا چپ سوسیالیستی باید صفات مستقل سیاسی خود را تشکیل دهد؟ به نظر من، هم در مضمون خواسته های مبارزاتی فوق و هم در شیوه دخالت گری ما در مبارزات اجتماعی در راستای ارزشها و پاسرمایه داری و سوسیالیستی، میتوان به تضاد میان برنامه ها و بنابر این به ضرورت کار مستقل چپ پی برد.

- چپ ها وظیفه خود میدانند که در درجه اول از زحمتکشان و اشاره تحت ستم، بویژه مزدبران جامعه و از خواسته ها و مبارزات آنان برای زندگی بهتر و ایجاد مناسبات پیشرفتی تر حمایت کنند.

- چپ ها در برنامه نظری و عملی خود از یکسو مبارزه با فرهنگ سنتی و عقب ماندگی های ناشی از مذهب و روابط اجتماعی کهنه و از سوی دیگر ترویج نوگرانی و مدنیت شهروندی را قرار می دهند.

- چپ ها در زمینه شکل دولت و مستله ملت های ایران، (بویژه برابری زن و مرد) و تغییر روابط اجتماعی از سطح خانواده تا مناسبات در محیط کار، آموزش و غیره از راه ها و مضامین رادیکال و پیشو از تری جانبداری می کنند.

- چپ ها در زمینه شکل دولت و مستله ملت های ایران، از برابری و همیستی داوطلبانه آنها در چارچوب اختیارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وسیع مناطق مختلف کشور و بویژه منطقه های اقلیت نشین، بر اساس عدم تمرکز، حمایت می کنند.

بدین ترتیب به نظر من چپ ایران می تواند جایگاهی را در حوزه جنبش سیاسی ایران اشغال کند که هیچ یک از دیگر جریانهای سیاسی ایرانی نمی توانند آنرا پر کنند. از این رو وجود یک جریان سیاسی چپ نو در ارتباطی تنگاتنگ با جریان اجتماعی، هم ضروری و هم مفید است و نبود آن بر عکس، کمبودی بزرگ و جبران ناپذیر برای رشد و تحول دمکراتیک جامعه ما محسوب خواهد شد.

اختلاف اساسی دیگر با سایر نیروها در ارزشها و هویت آرمانی چپ است.

چپی از نوع دیگر را ...

به معنایی، علم اجتماعی وجود ندارد. اگر علمی هم بدین نام سراغ داریم، علم دقیقه نیست. امروزه در علوم دقیقه نیز جای اشتباہ باقی است. پس اگر واقعیت های اجتماعی متضاد و متحول اند و داشش ما از آنها محدود و ناقص است، پس جانی برای ایقان و دگم باقی نمی ماند. در نتیجه، تصوری ها، تزها و فرضیه های خود را همواره باید در محک واقعیت به نقد کشیده، زیر سوال ببریم.

در نهایت آنچه در تفکر جدید می میرد، تفکر سیستانه، "ایدولوژیکی"، بسته، واحد و جامد میباشد و آنچه احیا میشود، بینش و نگاه انتقادی و تحول پذیر، شناخت مشخص از شرایط مشخص است. از این پس حوزه بحث های نظری از مدار حرافی و نظریه پردازی های عام و مجرد خارج می شوند و به گستره گفتمان مشخص، عکس برداری از پدیدارهای واقعی و ملموس اجتماعی منتقل می شوند. در اینجا ضرورت تصوری و بویژه فلسفه نفی نمی شوند. بدون تردید جای فلسفه ای در خدمت به پراکسیس و نه فلسفه نظری (speculative)، و جای آرمان و پاره ای ارزشها برای پیوند این عکس ها و ایجاد ملاتی بین آنها در راستای ایدئالها و اتوبی هایی که در غیاب آنها انگیزه ای برای حیات و مبارزه انسان نخواهد ماند، باقی است. اما این فلسفه و ارزشها را نباید به یک سیستم بسته و نسخ ناپذیر تبدیل کرد. از اینرو معیار نزدیکی های نظری بین جریان های مختلف چپ ایران، ایدئولوژی نخواهد بود. تنها ملاک، اتحاد و توافق بر روی خطوط عام کار سیاسی و اجتماعی و آن دسته از ارزش هایی است که ستون های اصلی هویت سوسیالیستی چپ را تشکیل می دهند. به عبارت دیگر وجودت ما بر اساس آنچه که می دانیم، بر پایه امکان پذیری ها و سرانجام بر مبنای ارزش های آرمانی سوسیالیستی خواهد بود، ارزش هایی که در پرتو آنها می کوشیم سقف محدودیت های کنونی را، آنهم نه به صورت ولنتاریستی، جبری و از بالا بلکه از طریق جنبش های اجتماعی و مدنی، بشکانیم.

۴- سرفصل های مضمون مبارزه سیاسی چپ.

اراده گرانی یکی از ویژگیهای اصلی چپ سنتی بود. طرحها و برنامه های پیشنهادی از شرایط و امکان های واقعی جامعه بر نمی خاستند. اکنون تجربه تاریخی روشن کرده است که تصوری سوزاندن مرحله ها و بی توجهی به عامل ظرفیت های مادی و معنوی جامعه در تدوین و اجرای پروژه های سیاسی و اجتماعی، نه تنها پیشرفتی به وجود نمی آورند و مرحله ای را نمی سوزانند، بلکه حتی جامعه را به عقب پس می رانند. در نتیجه چپ سوسیالیستی، بی آنکه خود را در طوق "امکان پذیری ها" محصور و محدود کند، باید از آنجا آغاز نماید که در شرایط مشخص کنونی راه آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی و رشد و ترقی را برای جامعه عقب نگهداشته شده ما هموار می سازد. سرفصل های سیاسی پلاتفرم مبارزاتی چپ در آنچه که مربوط به نیازها و خواسته های بلاواسطه مردم ما میباشد، عبارتند از:

جمهوری - نظامی که در آن، مردم نهادهای حکومتی، اداری، قانون گذاری و قضائی خود را انتخاب می نمایند.
آزادی و پلورالیسم - تأمین و تضمین آزادی بیان و عقیده

چپی از نوع دیگر را ...

و - ارزشها و هویت آرمانی چپ.

۱ - گفتار چپ: بیان واقعی واقعیتها.

فراسوی سرمایه داری برای ما مطرح می باشد، ملاکهای زیر نمی توانند جزو ارزش‌های ما باشند. مالکیت خصوصی (یا دولتی) بر وسائل تولید، نظام مزدبری، ارزشی (کالائی) شدن همه چیز و در درجه اول نیروی کار و خود انسان، جدایی تولیدکنندگان و مزدبران از شرایط و اداره تولید، جدایی میان مرکزهای تصمیم گیرنده، طراحان و مدیران از یکسو و اجرائی‌کنندگان از سوی دیگر، جدایی میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان، رشد و ترقی و خوشبختی اقلیت یا بخشی از جامعه در کنار فقر و در جا زدن بخش انبوه دیگر، انباشت ثروت در بخش کوچکی از جهان سرمایه داری (شمال) و فقر و عقب ماندگی در بخش عظیم دیگر (جنوب) و سرانجام هر آنچه که به از خود بیگانگی‌ها، آیناسیون‌ها، کسیختگی همبستگی‌های اجتماعی و رشد فردگرانی ... می‌انجامد. آنچه که در بالا به عنوان ارزش‌های سرمایه داری نام بردیم، برای ما چپ‌ها نقش ضد ارزش را ایفا می‌کنند. و اما اینکه در عمل چه چیزی جای آنها خواهد نشست، آنرا مناسبات و شکل‌های نوینی که در جریان مبارزات طبقاتی و اجتماعی برای تغییر مناسبات موجود عروج خواهند کرد، تعیین خواهند کرد.

۳ - دمکراسی مشارکتی.

مبارزه با بی‌عدالتی‌های جامعه سرمایه داری و برای دگرسازی اجتماعی نمی‌تواند از مبارزه با محدودیت‌های دمکراسی با واسطه و نمایندگی شده در جهت برآمدن دمکراسی مشارکتی جدا باشد. برای چپ‌ها مشارکت آگاهانه مردم در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، خود - سازماندهی زحمتکشان و خود - گردانی، نه تنها دارای مقام ارزشی است، بلکه راهنمای تمام علکرد آنها نیز می‌باشد.

کمونیست‌ها نمی‌توانند علاقه باطنی خود را نسبت به شکل‌های شورانی و دمکراسی مستقیم پنهان دارند. در پرتو چنین شکل‌هایی است که حکومت مردم بر مردم یا مردم سalarی به صورت واقعی مفهوم پیدا می‌کند. اما تجربه اتحاد شوروی نشان داد که موقتیت روابط شورایی بستگی به رشد مادی، فرهنگی و خود - سازماندهی جامعه دارد. اکنون میدانیم که در همان آستانه پیروزی انقلاب اکتبر، شوراهای مستقل کارگری و محله‌ای قلب ماهیت پیدا می‌کنند و به زیر نفوذ بوروکراسی‌های مختلف حزبی می‌افتد و پس از آن نیز دیری نمی‌پاید تا به اهرم‌های صوری، بی اختیار و تحت فرمان تنها حزب حاکم درمی‌آید. بدون تردید، این چنین "شوراهایی"، نبودن شان بهتر از بودن شان است. زیرا آنها به مراتب از "دمکراسی حقیقی" یا "دمکراسی مستقیم" دور تر می‌باشند، تا پارلمان‌های غیری. البته این نوع دمکراسی‌های نمایندگی شده پارلمانی ضعف‌ها و محدودیت‌های خود را دارند که عمدۀ ترین آن جدا شدن نمایندگان از مردم و عدم شرکت و دخالت آنها در امور سیاسی و کشوری می‌باشد.

کمونیست‌ها با وجود اینکه می‌دانند در شرایط کنونی ایران، اشکال دمکراسی مستقیم در نوع شورایی، پایۀ عینی و ذهنی ندارند، لاتن برای تعمیق آن دمکراسی مبارزه می‌کنند که مردم و بیویژه زحمتکشان را هر چه بیشتر در سرنوشت خود شرکت دهد. آنان طرفدار و مشوق دخالت مستولانه و آگاهانه مردم از طریق ارگان‌های خودمختار و مستقل خود، سندیکاهای و جمعیتها و ... در سطوح مختلف هستی اجتماعی و سیاسی و مدنی خود می‌باشند.

یکی از ویژگیهای سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها همیشه این بوده است که ماهیت گفتار کاذبانه و ایدئولوژیکی بورژوازی را آشکار و افشا می‌کرند. اما بعدها در هر جا که خودشان حاکم شدند (کمونیست‌ها در بلوك شرق و سوسیالیست‌ها در اروپای غربی) به بانیان نوعی گفتار ایدئولوژیکی دیگر که همان قدر عوام فربیانه بود، تبدیل می‌شوند.

با این همه، گستاخ از گفتمان رایج کلاسیک سیاسی جزو ارزش‌های چپ به شمار می‌آید. زبان چپ جدید بر خلاف گذشته و بر خلاف زبان سیاست‌مداران سنتی، باید تا حد ممکن و تا آنچه که میسر است به واقعیت‌ها نزدیک شود. ما باید از لفاظی سیاسی - ایدئولوژیکی به مفهوم تجلی وارونه‌ای از واقعیت پرهیز کنیم. بعنوان مثال ما نمی‌توانیم از "دمکراسی" و یا آنچه که امروزه ورد زبان لیبرال‌ها شده است، "مردم‌سالاری"، صحبت کنیم و در همان حال تضادها، محدودیت‌ها و عطفه‌ای آنرا در نظام سرمایه داری، توضیح نداده و بر ملا نسازیم. همین طور نیز در مورد مقولاتی چون آزادی و عدالت اجتماعی. زیرا به خوبی میدانیم که در پیشرفتۀ ترین دمکراسی‌های غربی، اینها بیان ایدئولوژیکی و نه "حقیقی" چیزهایی هستند که در این جامعه‌ها از محدودیت‌ها و نواقص و نارسانی‌های بیشمار بخوردارند که بخشی از آنها نیز در چارچوب نظام سرمایه داری قابل حل نمی‌باشند.

در همین رابطه نیز اگر آلترناتیو بلاواسطه نظام اقتصادی کنونی در ایران همواره از کادر عمومی اقتصاد مزدبری - کالائی یا به بیان دیگر سرمایه داری نمی‌تواند خارج شود، پس ما نباید از بیان صریح آن امتناع ورزیم. بلکه باید آنرا آشکارا اعلام کنیم و بگوییم که چرا در شرایط عینی و تاریخی کنونی سطح تولید و اقتصاد ایران، بدیل دیگری نمی‌تواند بوجود آید. و در عین حال، ما باید محدودیت‌ها و بی‌عدالتی‌های همین نظام را نیز بازگوییم. ما باید آنچه که واقعاً هست، با تمام نارسانی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و تضادهایش، حتی آنچه را که خود تجویز مینیماییم، بیان کنیم. این روش و گفتار، البته بی‌اندازه دشوار و بدیع است و با سنت رایج سیاست‌بازان حرفه‌ای و "الزمات جلب توجه" منافات دارد. اما مگر چپ‌ها نمی‌خواهند سیاسیونی از نوع دیگر باشند؟

۲ - نفی سرمایه داری و دورنمای پسا سرمایه داری.

برای ما چپ‌ها، سرمایه داری جامعه مطلوب، طبیعی و پایان تاریخ نیست. به ویژه در زمانی که ناهنجاری‌ها و بحرانهای علاج ناپذیر آن روز بروز آشکار تر می‌شوند و خود هواداران این نظام نیز بر بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های ماهوی آن اعتراف می‌کنند. البته ما، برخلاف گذشته، دیگر به تبیین تاریخی معتقد نیستیم و می‌توانیم پذیریم که سوسیالیسم هم می‌تواند ضرورتاً حرکت محتشم تاریخ نباشد. سوسیالیسم برای ما مناسبات پسا سرمایه دارانه‌ای است که نظره‌های جنینی آن از هم اکنون در نظام‌های سرمایه داری پدیدار شده‌اند. پس اگر مبارزه برای چیزی

پس از پیروزی انقلاب **اُکتبر** حکومت ائتلافی بلشویک‌ها و سوسیال رولوسيونرها را دولت کارگران، دهقانان و سربازان نامید، دولتی که برای منافع و خواسته‌های این سه نیروی اجتماعی **الویت** قاتل بود و در جهت تحقق خواسته‌های آنها عمل میکرد. بهمین ترتیب آنها در همان زمان با طرح شعار «زمین از آن کسی است که بر روی آن کار میکند»، مالکیت خصوصی بر زمین‌های زراعی را لاقل بطور تاکتیکی هم شده، به رسمیت شناختند. البته در جامعه‌ای که بنا به گفته تروتسکی در آستانه انقلاب **اُکتبر** ۷۵ درصد جمعیت را روسنایان تشکیل میدادند، راه دیگری نیز نمیتوانست برای تصرف قدرت سیاسی وجود داشته باشد. اما در این راه گام نهادن، یعنی با خود بورژوازی متحده شدن تا بتوان قدرت سیاسی را از چنگ زمینداران بزرگ و بورژوازی مُدرن بیرون آورد. ولی مابین خود بورژوازی زراعی و بورژوازی مُدرن تفاوتی اساسی وجود دارد. این یک نگاه به گذشته تاریخ دارد و آن یک مجبور است برای بدست آوردن سود بیشتر ابزار و وسائل تولید را آنچنان اکشاف دهد که بتواند اضافه ارزش بیشتری تولید کند. بنابراین حزب گُمنیست روسیه به رهبری لینین با نیروهای گذشته‌گرا مُتحده شد تا بتواند قدرت سیاسی را از آن خود سازد. روزا لوکزامبورگ در عین دفاع از انقلاب **اُکتبر**، همین جنبه از عملکرد بلشویک‌ها را بشدت مورد انتقاد قرار داد و آنرا حرکتی ضد سوسیالیستی نامید. مانوتسه دونگ نیز در چین از همین سیاست پیروی کرد. در این کشور که بیش از ۹۰ درصد جمعیت آنرا در آن دوران روسنایان تشکیل میدادند، حزب گُمنیست به رهبری مائو کار دیگری نمیتوانست انجام دهد. بهمین دلیل نیز می‌بینیم که در چین ارتش انقلابی بطور درست از دهقانان بی‌زمین و یا کم‌زمین تشکیل گردیده بود و انقلاب این کشور انقلابی دهقانی و سوسیالیسم چینی دارای سرشت «سوسیالیسم دهقانی» بود. هم اینک نیز در چین شاهد آنیم که چگونه روند انباست اولیه سرمایه داری و رواج مالکیت خصوصی در این کشور به مثابه «سوسیالیسم چینی» تبلیغ میگردد. بنابراین از همان هنگامی که احزاب سوسیالیستی پیدا شدند، با این مستله روپر بودند که چگونه میتوانند قدرت سیاسی را صاحب گردند. مارکس و انگلسل بر این باور بودند که با پیدا شدن سرمایه داری جامعه به دو طبقه سرمایه دار و پرولتاریا تقسیم میشود. در یکسو مالکین بر ابزار و وسائل تولید قرار دارند و در سوی دیگر کسانی که مجبورند برای امرار معاش، نیروی کار خود را در بازار بفروش رسانند. بنابراین آنها بر این نظر بودند که پرولتاریا اکثریت قاطع جامعه را تشکیل میدهد و هرگاه به منافع خویش آگاه گردد و قدرت سیاسی را تصرف کند، در آنصورت برای نخستین بار در تاریخ بشریت حکومت اکثریت تحقق یافته است. اما با نگاهی به غالب کشورهای سرمایه داری می‌بینیم که بخشی از این جامعه از کسانی تشکیل شده است که دارای مالکیت خود بر ابزار و وسائل تولیدی و خدمات اجتماعی است، یعنی کسانی که دارای شغل آزاد هستند. در آلمان از ۳۴ ملیون نیروی شاغل، بیش از ۱۰ درصد کسانی هستند که شغل آزاد دارند، یعنی برای خود کار میکنند و یا آنکه تعداد اندکی نیروی کار را نیز در استخدام خود دارند. در این کشور رویهم ۳۶ میلیون نفر بعنوان کارفرما و صاحبان مشاغل آزاد وجود دارند. از سوی دیگر سرمایه داری کلان بدون وجود خود بورژوازی نمیتواند ادامه حیات دهد و بلکه خود زاینده خود بورژوازی میگردد که همچون پُل ارتباطی مابین تولید کننده و مصرف کننده عمل میکند. پس اگر

چپ از نوع دیگر را ...

اگر میان چپ‌ها و سایر نیروها یک اختلاف وجود داشته باشد (البته اختلاف‌ها بیشمارند)، به نظر من و بی‌گمان در آن جاست که چپ‌ها برای بسط و گسترش هر چه بیشتر و عمیقتر دخالتگری اجتماعی، دخالت مردم و زحمتکشان در اداره امور و هستی خود، یعنی برای مشارکت عمومی ترده‌ها و یا بعبارت دیگر برای یک دمکراسی مشارکتی مبارزه میکنند. پانویس:

۱ - ما در باره آنچه که سوسیالیسم نیست، بسیار میدانیم، ولی در مورد آنچه که سوسیالیسم است چیز چندانی نمیدانیم. از دید مارکس، کمونیسم مناسباتی نو می‌باشد که از دل نفی مناسبات سرمایه داری عرج می‌نماید. در کشورهایی که راد به اصطلاح سوسیالیسم را در پیش گرفتند، سه چیز عدالت و در اساس تغییر کرد: ۱ - گفتار ایندلولویکی حاکم ۲ - جانشین شدن مالکیت خصوصی سرمایه داری توسط مالکیت دولتی و ۳ - سلطه بورژوازی نوین مشکل در حزب حاکم به جای حاکمیت پیشین. در این کشورها، مناسبات اجتماعی در اساس تغییر پیدا نمی‌کنند. این مناسبات در محیط کار و جامعه همان خصائص پیشین خود را حفظ میکنند. علاوه بر استمرار دادنی‌ها و آلتیاسیون‌های جامعه سرمایه داری، اقتدارگرانی خاص نظام‌های متکثر دولتی و توتالیتی نیز اضافه می‌شوند. از سوی دیگر، کوشش‌های ابتدائی در جهت نوعی کمونیسم شوروی (همزمان با انقلاب اکبر) و یا تلاش‌های محدود و متناسب مانوتسه دون در دوره اول انقلاب فرنگی با توجه به اهداف غیر اکonomیستی و انقلابی سوسیالیسم، راهکشای چندانی برای ما نمی‌تواند باشند. اساساً از بطن سیارهای طبقاتی و اجتماعی کثونی برای تغییر وضع موجود است که نطفه‌های روابط نو و شکل‌های جدید اجتماعی پسا سرمایه داری بوجود خواهد آمد. نیست که باید تحقیق پیدا کند، بلکه محصول «آزاد شدن عناصر جامعه نوین» از دل جامعه کهنه کوئی است.



گفتاری درباره حزب

بلکه باید همزمان منافع و خواسته‌های اقشار میانی جامعه را نیز مورد توجه قرار دهد. حزب سوسیال دمکراسی آلمان بدون بدست آوردن پشتیبانی اقشار میانی جامعه نمیتواند به حکومت دست یابد، مگر آنکه در برنامه‌های اقتصادی-سیاسی خویش منافع و خواسته‌های اقشار میانی جامعه را مورد توجه قرار دهد. تنها در چنین حالی است که این حزب نیز میتواند با بدست آوردن پشتیبانی اقشار میانی جامعه از طریق انتخابات آزاد به حکومت دست یابد. بنابراین میتوان باین نتیجه رسید که «احزاب خلقی» احزابی هستند که در تدوین سیاست خویش برای منافع یک طبقه اولویت قائل می‌شوند و در عین حال میکوشند از منافع دیگر طبقات و اقشار اجتماعی نیز بطور همزمان دفاع کنند.

البته این برای نخستین بار نیست که احزاب پرولتاری از یکچنین سیاستی تبعیت میکنند. از قضای روزگار تشوری («حزب خلقی») توسط این احزاب ریخته شد و بتدریج در درون جامعه سرمایه داری نیز بسط و توسعه یافت. در همان دوران Lassalle که هنوز مارکس و انگلسل میزیستند، هواداران لاسال با طرح برنامه «گتا» Gotha کوشیدند زمینه را برای جذب طبقات و اقشاری که رشته حیات‌شان وابسته به خود مالکیت خصوصی بر ابزار و وسائل تولیدی است، یعنی پیشه وران و خود بورژوازی به درون حزب سوسیال دمکراسی آلمان هموار سازند. لینین نیز در روسیه از همین سیاست پیروی کرد. او نیز

گفتاری درباره حزب

همین وضعیت که از آغاز پیدایش چنین کارگری در کشورهای سرمایه داری حاکم بود، سبب شد تا احزاب کارگری در کشورهای متropol سرمایه داری و نیز در کشورهای پیرامونی، برای آنکه بتواند از پشتیبانی عامه مردم برخوردار شوند، منافع و خواستهای طبقات و اقسام دیگر را تا حدی در برنامه‌های سیاسی خوبی خویش مُنبعکس سازند. باین ترتیب دیری نپایید که غالب احزاب کارگری که تحت تأثیر بلشویسم قرار داشتند، نظریه هژمونی طبقه کارگر را مطرح ساختند. آنها این باور را تبلیغ میکردند در مبارزات سیاسی که توسعه چندین طبقه و قشر اجتماعی هم‌مان صورت میگیرد، رهبری این مبارزات باید در دست طبقه کارگر باشد. اما مگر میشود طبقات و اقسام دیگر را به زیر چتر رهبری خود گرفت، هرگاه که این طبقات و اقسام عملکرد حزب کارگری را همسو با منافع خویش تشخیص ندهند؟

دیدیم که روستاییان خواهان از میان برداشتن مالکیت خُصوصی بر زمین های زراعی نیستند و بلکه برای آنکه خود را از ستم مالکین بُزرگ رها سازند، میخواهند خود مالک زمین های زراعی گردند. بنابراین چنین دهقانی هیچگاه در تاریخ دارای وجه ضد مالکیت نبوده است. خُرده بورژوازی نیز نمیتواند دارای تمایلات ضد مالکیت خُصوصی بر ابزار و وسائل تولید باشد، زیرا مالکیت خُصوصی زیربایه حیات اقتصادی-اجتماعی او را تشکیل میدهد. بنابراین هرگاه یک حزب کارگری بخواهد از پشتیبانی این طبقات و اقسام برخوردار شود، باید از اصول خود، یعنی مبارزه در جهت از میان برداشتن مالکیت خُصوصی عدول کند و مالکیت خُصوصی را برای این طبقات و اقسام به رسمیت شناسد.

البته برای بلشویسم پیروی از یک چنین سیاستی جنبه تاکتیکی داشت و آنها بر این باور بودند پس از آنکه توانستند از پس حریف اصلی، یعنی بورژوازی صنعتی برآیند، قادر خواهند بود دهقانان و خُرده بورژوازی را نیز از میان بردارند. بهمین دلیل نیز استالین پس از آنکه توانست در مبارزه درون خوبی بر قیaban خود پیروز شود، برای از میان برداشتن خُرده مالکیت دهقانی، چنین ضد کولاک را به راه انداخت و با از بین بُردن ملیون‌ها موژیک روس، دهقانان را مجبور ساخت در گلخوزها هم چون کارگران کشاورزی به کار پردازند و به اصطلاح به پرولتاریای کشاورزی بدل گردند. اما فروپاشی «سویالیسم واقعاً موجود» از شکست محروم یکچنین حرکتی خبر میدهد.

در غرب، سویال دِمُکراتیک از همان آغاز پیدایش خویش باین نتیجه رسید تا زمانی که نیروهای مولده در محدوده مُناسبات تولیدی سرمایه داری میتوانند رشد کنند، بنابراین هنوز زمینه برای از میان برداشتن مالکیت خُصوصی بر ابزار و وسائل تولید فراهم نگشته است. کاتوتسکی یکی از تئوریسین‌های برجسته این نظریه است. بنابراین هرگونه کوششی برای از میان برداشتن مالکیت خُصوصی در این ورطه از تاریخ وجهی ضد تاریخی میباشد. پس سویال دِمُکراتیک در اروپا و به ویژه در سوئد و آلمان باین نتیجه میرسد که باید در محدوده مُناسبات تولیدی سرمایه داری در جهت بهبود وضعیت زندگی مُزبدگیران گام برداشت. بنابراین چون این احزاب با مالکیت خُصوصی بر ابزار و وسائل تولید دشمنی نمیورزند، بهتر میتوانند از سیاستی پیروی کنند که بر اساس آن بتوان از منافع خُرده بورژوازی دفاع کرد. با این حال سویال دِمُکراتیک بطور مشروط توانسته است از پشتیبانی خُرده بورژوازی برخوردار گردد، زیرا تحقق دولت رفاه تنها زمانی ممکن است که

در دوران مارکس، بورژوازی مُدرن صنعتی پیشه و ران جامعه فنردوالی را نابود میکرد و آنها را مجبور میساخت به ارتش پرولتاریا به پیوندند، اینک بورژوازی کلان صنعتی و خدماتی مجبور است برای ادامه زندگی خویش ارتشی از خُرده بورژوازی وابسته بخود را بوجود آورد. باین ترتیب بورژوازی مُدرن خود خالق خُرده بورژوازی میگردد که هم در جامعه کبیت قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهد و هم آنکه موجودیت این خُرده بورژوازی با هزاران رشته مرئی و نامرئی به بورژوازی کلان وابسته است. بطور مثال ادامه حیات کلیه فروشگاه‌ها و کارگاه‌های تعییر اتومبیل وابسته به آن است که صنایع اتومبیل سازی بتوانند به زندگی خود ادامه دهند. پس نوعی وابستگی و همسوی مابین خواسته‌ها و عملکردهای این بخش از خُرده بورژوازی و سرمایه کلان بوجود میاید.

از سوی دیگر با پیشرفت تکنولوژی شاهد آنیم که میتوان با به کارگیری نیروی کار کمتری، بیشتر تولید کرد. بعیارت دیگر در کشورهای پیشرفت سرمایه داری روز به روز از تعداد کسانی که مجبورند نیروی کار خود را بفروشند، کاسته میشود. بطور مثال در آلمان طی یکسال، یعنی در مقایسه سال‌های ۱۹۹۵ با ۱۹۹۶، از تعداد شاغلین بیش از یک میلیون کاسته شده، در عین حال به حجم ارزشی که در جامعه تولید گشته، بیش از ۱۰٪ افزوده شده است. دیگر آنکه میتوان دید که روز به روز به تعداد شاغلین در بخش خدمات، یعنی بخش غیر تولیدی نسبت به تعداد کسانی که در بخش تولید فعل هستند، افزوده میگردد.

با گسترش روابط دِمُکراتیک که در نتیجه مُبارزات مُستمر چنین کارگری در اروپا و امریکای شمالی تحقق یافت، آشکار شد که در جوامع پیشرفت سرمایه داری، یعنی در جوامع دِمُکراتیک، احزاب کارگری به سختی میتوانند آراء تامیم کارگران را بدست آورند. بخشی از طبقه کارگر، به دلیل خودآگاهی کاذب و یا تمایلات خُرده بورژوايانه خویش بسوی دیگر احزاب گرایش میباشد. حتی اگر شرط را براین بُگذاریم که تمامی کارگران به حزب کارگری رأی دهند، باز آراء کارگران به تنهایی برای بدست گیری حکومت کافی نیست، زیرا طبقه کارگر در شرایط کُنونی در هیچ یک از کشورهای جهان اکثریت جامعه را تشکیل نمیدهد.

دیگر آنکه میتوان دید که احزاب کُمونیست هیچگاه نتوانستند در یک کشور در انتخابات پارلمانی اکثریت آراء را بدست آورند. بطور مثال حزب کُمونیست فرانسه توانست در اوج محبوبیت خود ۲۵٪ از آراء را از آن خود سازد و در ایتالیا یک سوم رأی دهنگان حزب کُمونیست این کشور را انتخاب کردند. بنابراین برای آنکه بتوان آراء اکثریت جامعه را بدست آورد، میبایست این احزاب کارگری دست خود را بسوی دیگر طبقات و اقسام اجتماعی دراز میکرند. در فرانسه احزاب کُمونیست و سویالیست با یکدیگر به همکاری پرداختند و این امر سبب تضعیف تدریجی حزب کُمونیست فرانسه گردید و اینک این حزب کمتر از ۱۰٪ آراء رأی دهنگان در انتخابات را بدست میاورد. در ایتالیا، پس از فروپاشی «سویالیسم واقعاً موجود» اکثریت حزب کُمونیست این کشور تغییر نام داد و خود را «حزب سویالیستی دِمُکراتیک» نامید. باقیمانده حزب کُمونیست این کشور توانست در آخرین انتخابات پارلمانی این کشور کمتر از ۵٪ آراء رأی دهنگان را بدست آورد و بهمین دلیل در تعیین سیاست عمومی ایتالیا از نقشی جنبی برخوردار است.

همانطور که در آغاز این نوشته مطرح شد، استبداد در ایران سبب شد تا احزاب سیاسی نتوانند با توده‌ها رابطه برقرار سازند. از یکسو برخی از سازمان‌ها و به ویژه گروه‌های چپ خود را هادار و متعلق به طبقه کارگر میدانند و بهمین دلیل رهبری سیاسی این طبقه را مُلک طلق خویش می‌پندازند و از سوی دیگر وجود استبداد سبب شده است تا پایگاه طبقاتی بسیاری از سازمان‌های سیاسی همچون سازمان مجاهدین هنوز مُبهم و ناروشن باقی بماند. صرف نظر از جبهه ملی، «حزب خلقی» نیز در ایران تا حد زیادی پدیده‌ای ناآشناس است، زیرا دوران فعالیت احزاب سیاسی در ایران آنقدر ناپایدار بوده است که فرصتی برای آنها فراهم نگشت تا بتوانند در این زمینه فعالیت کنند.

اما دِمُکراتیک در ایران نمیتواند بدون احزاب بوجود آید و استمرار یابد. بنابراین کوشش در جهت بوجود آوردن احزابی که دارای خیرماهی دِمُکراتیک هستند، یکی از پیش‌شرط‌های تحقق جامعه دِمُکراتیک در ایران است. بهمین دلیل نیز سوسیالیست‌های چپ ایران باید در این زمینه تلاش کنند و برای خود روشن سازند در رابطه با نقشی که برای خود در مبارزات اجتماعی قاتل میباشند، به ذُبَال تأسیس چگونه سازمانی هستند و عبارت دیگر کدام یک از اشکال دوگانه‌ای را که برشمُردمیم، برای آینده ایران مُفید و سودمند میدانند. آیا باید سازمانی با مواضع شفاف طبقاتی، اما برخوردار از پایگاه محدود اجتماعی بوجود آورد و یا آنکه ضروری است سازمانی را پایه‌ریزی کرد که علاوه بر منافع کارگران و مُزدَبگیران، از منافع بخش معینی از خُرده بورژوازی ایران نیز حمایت می‌گند.

بحث در این باره یکی از مسائل گرهی جُنبش سوسیالیستی و کارگری ایران میباشد. آن بخش از گمونیست‌ها که دریافته بودند از طریق دِمُکراتیک نمیتوانند به قدرت سیاسی دست یابند، کوشیدند با تخطه دِمُکراتی بورژوازی زمینه را برای دیکتاتوری حزب خویش فراهم سازند. این نیروها با اتخاذ مواضع به اصطلاح شفاف طبقاتی علیه هرگونه «سازش طبقاتی» موضع گرفتند و برای کسب قدرت سیاسی به ذُبَال راه حل‌های نظامی و «انقلابی» رفتند، آنهم با این پندار که اگر آنها اراده کنند، میتوان جامعه را به سوی انقلاب سوق داد. «حزب خلقی سوسیالیستی» نیز بجای حرکت در جهت محظ طبقات، به سرمایه‌داری ثبات می‌بخشد و جُنبش کارگری را از اهداف درازمدت خویش دور میسازد. تجربه جهانی جُنبش کارگری تا کنون نتوانسته است برای بیرون آمدن از این بُن بست راه سومی را ارائه دهد. پس بحث بر سر ساختار حزب کارگری، در عین پیچیده‌گی آن، امری است اجتماعاً بسیار ضروری.



تسلیت

با خبر شدیم که بُرگ علوی، نویسنده و مُحقّق ایرانی که سالیان دراز در آلمان بسر بود، در سن ۹۱ سالگی به دلیل بیماری در یکی از بیمارستانهای برلین درگذشت. با مرگ او، جامعه فرهنگی و علمی ایران یکی دیگر از چهره‌های برجسته خود را از دست داد. ما مرگ بُرگ علوی را به خانواده و بازماندان او و تسلیت گفته و خود را در غم ایشان شریک میدانیم.

هیئت تحریریه

کُفتاری درباره حزب

بخش قابل ملاحظه‌ای از اضافه ارزشی که توسعه سرمایه کلان و خُرد تولید می‌شود، بصورت مالیات به خزانه دولت و صندوق بیمه‌های اجتماعی انتقال یابد تا بتوان به مدد آن مخارج زندگی عمومی را فراهم ساخت.

اما در ایران استبداد وجه غالب ساختار دولتی را تشکیل میداد و بهمین دلیل احزاب سیاسی در شرایط استبدادی نمیتوانستند بوجود آیند. غالب احزاب و سازمان‌های سیاسی که در ایران بیدایش یافتند و توانستند تا حدی با استقبال توده‌ای روپرتو شوند، در دورانی بوجود آمدند که بدليل تحولات ملی و بین‌المللی دولت استبدادی با مشکلات درونی مواجه بود و بهمین دلیل در دوران رخوت و ضعف بسر میپردازد. در این مراحل سازمان‌های سیاسی توانستند با موقیتی پا به عرصه زندگی گذارند. جبهه ملی و حزب توده به مشابه دو نهاد سیاسی توانستند پس از آنکه ایران توسعه نیروهای مُتفقین اشغال شد و رضا شاه دیکتاتور مجبور به ترک ایران گشت، بوجود آیند و با توده‌ها رابطه برقرار سازند. پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت استبداد، رابطه این دو جریان سیاسی با توده‌ها قطع گردید و فعالیت آنها به شدت محدود گشت. حزب توده که غیرقانونی اعلان گشته بود، مجبور بود در شرایط مخفی و زیرزمینی به فعالیت خود ادامه دهد.

استبداد محمد رضا شاه سبب شد تا از یکسو فعالیت سیاسی به حوزه‌های روش‌فکری محدود گردد و از سوی دیگر سازمان‌های جدیدی که باید در شرایط زیرزمینی به موجودیت خود ادامه میدادند، بسوی رادیکالیسم و مُبارزه مُسلحانه تمایل یابند. تا زمانی که استبداد پهلوی حاکم بود، حوزه فعالیت این سازمان‌ها بسیار محدود بود و فعالیت در شرایط مخفی نیز عاملی بود که از بوجود آمدن مُراوده دِمُکراتیک در این سازمان‌ها جلوگیری میکرد. بنابراین در سازمان‌های فدایی، مُجاهد و ... که در شرایط استبدادی بوجود آمده بودند و در شرایط مخفی بسر میپردازند، روابط غیردِمُکراتیک حاکم بود، در حالی که این سازمان‌ها در انتشارات خود خواهان تحقق روابط دِمُکراتیک در ایران بودند. خلاصه آنکه استبداد دولتی سبب شد تا از یکسو سازمان‌های سیاسی نتوانند در ایران بوجود آیند و یا آنکه بتوانند ادامه حیات دهند و دیگر آنکه همین استبداد موجب گشت تا روابط درونی غالب در سازمان‌های زیرزمینی روابط غیردِمُکراتیک و مُتمایل به استبداد باشد. باین ترتیب روابط استبدادی درونسازمانی این گروه‌ها به آلتنتیو استبداد پهلوی بدل گردید.

پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و «بهار آزادی» سبب شد تا سازمان‌هایی که سال‌های مُتمایل در شرایط مخفی بسر بودند، بتوانند با توده‌ها رابطه برقرار سازند. در این دوران نیز بافت تشکیلاتی درونسازمانی در غالب این سازمان‌ها هنوز فاقد گوهر دِمُکراتیک بود. عده‌ای که از گذشته رهبری را قبضه کرده بودند، همچنان به مشابه رهبران این جریانات به فعالیت خود ادامه میدادند، بدون آنکه اکثریت عظیمی که در تب شرایط انقلابی بسوی این سازمان‌ها گرویده بود، بتواند درباره رهبران خود از حق تصمیم‌گیری برخوردار باشد. حتی سازمانی چون جبهه ملی که دارای خیرماهی دِمُکراتیک بود، نتوانست در این دوران گُنگره‌ای برگزار نماید و در نتیجه کسانی که بطرور سُنتی به مشابه رهبران این سازمان شناخته شده بودند، همچنان در این سمت قرار داشتند.

در رابطه با روز جهانی زن

اجتماعی-سیاسی و اقتصادی سرمایه داری و خانواده مسیحی را خدشه دار نمیکرد، آن هم در سطحی محدود، در جوامع پیشرفته صنعتی تحقق یافته اند، اما تا دستیابی به اهداف نهائی، جنبش زنان باید راه درازی را طی کند. دیگر آنکه واقعیات نشان میدهد اگر چه زنان زحمتکش و کارگر در کشورهای صنعتی و زنان کشورهای توسعه نیافته در مبارزه برای دستیابی به حقوق مدنی سهمی بسیار داشته اند و اگر چه بیشترین سهم از مصائب جامعه سرمایه داری، یعنی مصائب ناشی از استثمار، استعمار، جنگ، کشتار، تجاوز، بیکاری، فقر، آوارگی و ... را زنان تحمل کرده اند، با این حال در اغلب موارد جنبش زنان از پشتیبانی و همیستگی زنان اقسام و طبقات ممتاز و حتی مردان متعلق به جنبش سوسیالیستی و کمونیستی محروم بوده است. اما با تمام افت و خیزها این جنبش همچنان بدون سرخوردگی در برابر تنگ نظری ها پنهان مبارزه سیاسی را خالی نکرده است و به مبارزه خود در برابر ناهنجاری ها و کاستی هایی که موجب محرومیت زنان از بسیاری از حقوق مدنی هستند، همچنان ادامه میدهد.

انقلاب مشروطه زمانی در ایران به پیروزی رسید که در اروپا و امریکا زنان از حق رأی برخوردار نبودند. بهمین دلیل نیز در قانون اساسی مشروطه زنان از بسیاری از حقوق مدنی محروم بودند. زنان ایران برای نخستین بار در رابطه با رفراندمی که حکومت پهلوی در رابطه با «اصلاحات ارضی» به راه انداخت، از حق رأی برخوردار شدند، آنهم بدون آنکه مجالس شورای ملی و سنا اصول قانون اساسی را تغییر داده باشند. عبارت دیگر اراده شاهانه سبب شد تا زنان برخلاف قانون از حق رأی دادن و انتخاب شدن برخوردار گردند. با پیروزی انقلاب بهمن هر چند که زنان ایران حق رأی را از دست ندادند، اما از بسیاری از حقوق مدنی دیگر محروم گردیدند. پوشش اسلامی تجاوزی آشکار به حق شهروندی و مدنی زنان ایران است. محرومیت از بخشی از مشاغل و از آن جمله از شغل قضاوت تجاوزی دیگر به حقوق مدنی زنان ایران است. بنابراین زنان میهن ما در محدوده حکومت جمهوری اسلامی از حقوق مدنی اندکی برخوردار هستند. محرومیت از یک سلسله حقوق شهروندی سبب شده است تا در ایران آپارتاید حکومت مذهبی بوجود آید، مناسباتی که در محدوده آن زنان از کمترین حقوق اجتماعی برخوردار هستند. مبارزه برای از میان برداشت این محرومیت ها گامی است بسیار با اهمیت در جهت دموکراتیزه کردن جامعه ایران و تحقق جامعه مدنی. روشن است که پیروزی در این راه منوط است به همکاری و همیاری زنان و مردان آزاده ایران. در حقیقت میتوان گفت که آزادی و رهایی زنان پیش شرط تحقق جامعه مدنی و سوسیالیسم در ایران است.

پانویس:

- کلارا تسکین در سال ۱۸۵۷ متولد شد و در سال ۱۹۲۳ در شوروی درگذشت. او در ابتدا عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. پس از انشغال از این حزب به همراه روزا لوکرامپرک و کارل لیبکشت جنبش اسپارتاكوس را بوجود آورد و پس از فروپاشی این جنبش در تأسیس حزب کمونیست آلمان بود. کلارا تسکین نخست آموزگار بود و پس از آنکه به فعالیت سیاسی روی آورد به نویسنده ای از نشریه سوسیالیستی «برابری» Die Gleichheit علاوه بر جستجوی این آلمان گشت. او پایه گذار نشریه سوسیالیستی «برابری» Die Gleichheit بود و بخاطر تجزییات و مبارزات خود از سال ۱۹۲۴ به رهبری بین الملل سوم برگزیده شد.



وی عمده ترین وظیفه خویش را سازماندهی گروه مستقل زنان در احزاب سوسیالیستی قرار داده بود. آن زمان هدف مبارزه جهانی زنان سوسیالیست رهایی از زنجیر سرمایه و خانواده بود.

از همان آغاز پیدایش شیوه تولید سرمایه داری برای آنکه بتوان از نیروی کار ارزان بهره گرفت، کوشش شد از نیروی کار کودکان و زنان در روند تولید استفاده شود. در جامعه مردسالاری، در نتیجه از همان آغاز به کودکان و زنان مُزد بسیار کمتر از آنچه که به کارگران مرد داده میشد، پرداخت میگردید. وضعیت اسفاک زنان کارگر سرانجام سبب شد تا در آغاز سده بیشم در امریکا جنبش مطالباتی زنان بوجود آید. طی سال های ۱۹۰۸-۰۹ اعتراضات زنان کارگر صنعت نساجی و دخانیات مانهاتن سبب شد تا به دست مرد زنان کارگر افزوده گردد و از ساعت کار کاهش یابند. پیروزی این جنبش در دورانی که زنان امریکا همچون غالب زنان جهان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند، پیروزی چشمگیری بود برای جنبش زنان. بهمین دلیل مبارزات کارکران زن امریکا در اروپا دارای بازتابی بسیار گسترشده بود. تحت تأثیر پیروزی این جنبش در سال ۱۹۱۰ کلارا تسکین که در آن زمان هنوز عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان بود، به نخستین گنگره بین الملل زنان پیشنهاد کرد که در پشتیبانی از مبارزات کارگران زن امریکا هشت ماه مارس را به مثابه روز جهانی زن به تصویب رساند. یکسال بعد این پیشنهاد از سوی بین الملل دوم نیز پذیرفته شد. هدف این بود که در این روز دریاره مسائل و مشکلات زنان بحث و گفتگو شود. عبارت دیگر باید افکار عمومی از وضعیت بسیار بدی که زنان اجتماعی برای تغییر آن شرایط نامطلوب فراهم میگردید.

این درست است که در جامعه سرمایه داری برابری واقعی انسان ها ممکن نیست، زیرا وجود مالکیت شخصی بر ابزار و وسائل تولید سبب میشود تا برخی بیشتر از دیگران از امکانات و شرایط بهتر برخوردار باشند. حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی از برابری نسیی زنان و مردان اثری نیست و باید مدعی شد که در این جوامع حتی برابری صوری زنان و مردان هنوز تحقق نیافته است. در بیشتر کشورهای پیشرفته سرمایه داری هنوز اصل مُزد مُساوی در برابر کار مُشابه اجرا نمیشود. در غالب اوقات زنان تا ۳۰ درصد کمتر از مردان مُزد دریافت میکنند. علاوه بر آن، خانه داری و تربیت کودکان نیز بر دوش زنان سنگینی میکند و بهمین دلیل بسیاری از اندیشمندان از ستم مُضاعفی که بر زنان اعمال میشود، سخن میگویند.

میدانیم که سوسیالیست ها برای تحقیق جامعه ای عاری از ستم طبقاتی و نابرابری های اجتماعی مبارزه میکنند و بهمین دلیل نیز وظیفه هر سازمان و جریان سوسیالیستی است که در جهت برابری حقوقی تمامی اقسام و طبقات اجتماعی گام بردار. مهم ترین گام عملی در این راستا مبارزه در جهت تحقیق حقوق مدنی برابر برای مردان و زنان است.

اما دو سده مبارزه مُستقل جهانی زنان در جامعه سرمایه داری که حیاتش در گرو حفظ و ثبت تبعیض های اجتماعی گوناگون از جمله تبعیض جنسی است، نشان میدهد که دستیابی بین اهداف کار آسانی نیست. هر چند که طی این دو قرن مبارزه زنان دست آورده ای داشته و اهدافی از جنبش زنان که چارچوب ساختار

مورد تهدید قرار گرفت، اما کارگران مُقاومت کردند و سرانجام وزیر نفت مجبور شد با آنها به گفتگو بنشینند و به آنها قول داد که ظرف یک ماه به خواسته‌های آنان ترتیب اثر دهد.

اما دو ماه از آن تاریخ گذشت و از سوی وزیر نفت هیچ عکس العملی نشان داده نشد. بهمین دلیل کارگران در روزهای ۲۸ و ۲۹ آذر ماه دوباره به اعتصاب گسترده‌ای در پالایشگاه‌های تهران، تبریز، شیراز، اصفهان، کرمانشاه و ... دست زدند و به وزیر نفت اخطار کردند که اگر به درخواست‌هایشان ترتیب اثر ندهد، به اعتصاب ادامه خواهد داد. مقامات دولتی، وزارت نفت و خانه کارگر که با اعتصاب سراسری مواجه شده بودند، به تلاش افتادند و کوشیدند کارگران را با وعده و وعده‌های تو خالی سر بدانند. کارگران نفت چون دیدند که کسی حاضر نیست به خواسته‌هایشان ترتیب اثر دهد، بار دیگر در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۷۵ فوریه ۱۹۹۷ از کار دست کشیدند و بطور مستجمعی در مقابل ساختمان شرکت نفت که در خیابان طالقانی (تخت جمشید سابق) قرار دارد، اجتماع کردند و از مقامات شرکت نفت خواستند که با افزایش حقوق آنان و انعقاد قرارداد مستجمعی کار و سایر خواسته‌هایشان موافقت کنند. کسانی که در تهران شاهد ماجرا بودند، خبر داده‌اند که در این تظاهرات بیش از ۹۰۰ کارگر شرکت داشتند.

اما جمهوری اسلامی که در برابر تظاهرات عظیم کارگران و نیز یکپارچگی آنان سراسری‌شده بود با بسیج نیروهای سرکوب خویش به آنان یورش بُرد. پاسداران و مأموران امنیتی رژیم بیش از ۵۰۰ تن از کارگران را دستگیر و جمعی را نیز مضروب نمودند. کارگرانی که دستگیر شدند، بشدت مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و بر اساس اطلاعاتی که تا کنون در دست ماست، دو تن از کارگران دستگیر شده در زیر شکنجه کشته شده‌اند.

کارگران نفت چون با این وضعیت روپروردند، در سراسر کشور دست به تظاهرات اعتراضی زدند و با راهپیمانی‌ها و تظاهرات سراسری خواستار آزادی همکاران خویش و اجرای خواسته‌هایشان گشتند. این بار کارگران در روزهای ۱۶ و ۱۷ دی ماه با تشکیل مجامعی کوشیدند تشكیلات صنفی خود را بوجود آورند. رهبران این تشكیلات صنفی بطور مستقیم از سوی کارگرانی که در این نشت‌ها شرکت داشتند، برگزیده شدند. این نمایندگان که بطور خودجوش از سوی کارگران صنعت نفت در سراسر کشور انتخاب شده بودند، به تهران رفتند و در آنجا تشكیلات سراسری کارگران نفت را پایه‌گزاري کردند.

اما مقامات رسمی حکومتی هنوز از پذیرفتن این نمایندگان به مثابه رهبران رسمی کارگران صنعت نفت خودداری کردند و آنها را به بازگشت به شهرهای خود مجبور ساختند و به آنها اخطار کردند که حق ندارند بدون اجازه مقامات امنیتی به سفر روند. لیکن مُقاومت یکپارچه کارگران سرانجام موجب شد تا آن عده از نمایندگان که دستگیر شده بودند و در بازداشت بسر می‌برندند، آزاد شوند. و باز هر چند که رژیم اسلامی تشکیل خودجوش کارگران را غیرقانونی اعلام کرده بود، اما برای بیرون آمدن از بُنست، از بخش‌های مختلف صنعت نفت خواست که نمایندگانی را برای مذاکره با مقامات شرکت نفت مُعرفی کنند. تا کنون در چند نوبت مذکراتی مابین نمایندگان کارگران نفت و مقامات وزارت نفت انجام گرفته است. دولت همچنان از برقراری مُجدد پیمان‌های مستجمعی که در زمان رژیم پیشین وجود داشت، سر باز میزند و تنها حاضر

مبازرات مطالباتی کارگران نفت

از قوه خرید کارگران نفت کاسته شود، در نتیجه جنبش مطالباتی کارگران نفت بجای آنکه بتواند خواسته‌های جدیدی را مطرح سازد، باید داشتاً برای حقوقی که روز به روز بیشتر مورد تجاوز رژیم اسلامی قرار می‌گرفت، مبارزه میکرد.

از همان آغاز پیدایش جمهوری اسلامی، رهبران حکومت مذهبی نخست عناصر مؤثر در اعتصاب‌های سرنوشت‌ساز را از حوزه‌های فعالیتی که داشتند، دور ساختند و سپس در اولین فرست، تنی چند از آنان را کشتند و تا آنجا که توانستند با یورش آوردن به شوراهایی که کارگران نفت در بطن انقلاب بوجود آورده بودند، کوشیدند این نهادهای کارگری را از میان برداشتند. رژیم اسلامی با بوجود آوردن شوراهای اسلامی در صنایع نفت کوشید نبض رهبری جنبش کارگری ایران را تحت کنترل خود درآورد. بعارت دیگر کارگران باید از طریق این شوراهای ساختگی در جهتی فعال میشدند که منافع رژیم ایجاب میکرد.

طی سال‌های پس از انقلاب نه تنها هیچ بهبودی در وضع کارگران نفت بوجود نیامد، بلکه همانظر که یادآور شدیم، امتیازات بدست آمده در دوران سلطنت پهلوی نیز بتدریج از آنان پس گرفته شد و مستولین صنعت نفت حتی از تحقق ساده‌ترین خواست کارگران مبنی بر عقد قرارداد مستجمعی خودداری کردند.

کارگران نفت در دوران جنگ با عراق نیز بیشترین صدمات را متحمل شدند و به ویژه آن بخش از کارگران که در خوزستان زندگی و کار میکردند، باید در طاقت فرساتین شرایط تا آخرین حد ممکن در محل کار خود باقی میماندند تا بتوانند با نیروی کار خود مخارج جنگ را تأمین کنند. در حقیقت کارگران نفت در جبهه مقدم جنگ در تیررس نیروهای دشمن به تولید نفت ادامه دادند.

پس از پایان یافتن جنگ با عراق نیز دیدیم که چگونه تورم اقتصادی بر زندگی مُزدیگیران جامعه سایه افکند. کارگران نفت همچون اکثریت زحمتکشان و مُزدیگیران جامعه ما با حقوقی که به آن اندکی اضافه شده بود، باید در برابر گرانی سراسام آور قیمت‌ها دوام میاوردند. بنا به اطلاعاتی که از جانب مقامات رژیم جمهوری اسلامی انتشار یافته‌اند، سطح میانگین زندگی در ایران در سال ۱۳۷۴ در مقایسه با سال ۱۳۵۷ به ۲۵ درصد رسیده است، یعنی مردم ایران اینکه چهار بار نسبت به آن دوران فقیرتر شده‌اند.

روشن است که این شرایط قابل تحمل نیست و کارگران میهن ما باید دیر یا زود در برابر این وضعیت اسفناک از خود عکس‌العمل نشان میدادند، زیرا که دیگر کارهای مردم به استخوان رسیده است. بهمین دلیل کارگران نفت ابتدا در مهر ماه با برگزاری یک تظاهرات سراسری اعتراض خود را نسبت به وضعیت موجود آشکار ساختند. در تهران کارگران طی یک راهپیمانی در برابر شرکت نفت اجتماع کردند. در آنجا از آنها خواسته شد تا نمایندگان خود را به مقامات دولتی مُعرفی نمایند. هدف سردمداران حکومت آن بود که بتوانند نمایندگان مؤثر کارگران را شناسائی کنند. از آنجا که کارگران میدانستند نمایندگانشان با چه خطرهایی روپروردند شد، از مُعرفی آنها خودداری کردند و در عرض خواسته‌های مشروع خود را مبنی بر افزایش دستمزد، انتقاد قرارداد مستجمعی و ... را مطرح ساختند. با آنکه اجتماع کارگران از سوی پاسداران

آموزش‌های آزمایش اکتبر

بر اساس آن این پندار بوجود آمده است کلیه مسائلی که موجب بیماری عصر ما شده‌اند را می‌شود با امکانات نظامی از میان برداشت. سرانجام آنکه او حتی می‌خواست رکود تولید در شوروی را از طریق نظامیگری بدون قید و بند از میان بردارد (۸). و با این حال دیدیم که رکود بیشتر شد، زیرا که بیش از حد روحیه نظامیگری در ادارات و در صنایع دولتی حاکم بود. تروتسکی نیز با نظامی ساختن کار، به طرز فاحشی شکست خورد.

اما چنین نتایجی موجب نگشت که او عاقل‌تر شود. او هنوز نیز براین باور است که می‌شود با نیروی نظامی به هر کاری دست زد. او در تازه‌ترین کتاب خود (۹) می‌خواهد «از انقلاب درس بگیرد»، اما با این حال در این رابطه به هیچگونه عوامل اقتصادی و اجتماعی توجهی ندارد و بلکه تنها عاملی که جلب توجه می‌کند، عامل نظامی است. او حتی در جانشی بطور جدی سخن از تدوین «قانون جنگ داخلی» می‌کند (صفحه ۸۶).

تروتسکی در جای دیگری می‌گوید: «این مهم است که ما به مسائل جنگ داخلی و به ویژه به امر قیام مسلحانه به گونه‌ای غیر از آنچه که تا کنون مرسوم بوده است، برخورد کنیم. ما همراه با لینین جمله مارکس را تکرار می‌کنیم که گفت قیام خود هنری است. این فکر اما به یک کمدم مسخره پوج بدل خواهد شد، هرگاه که ما هم‌زمان با این فرمولبندی مارکس از طریق بررسی عناصر اساسی هنر جنگ داخلی و آنهم بخاطر ترجیحات عظیمی که در سال‌های اخیر بدست آورده‌ایم، محتوى نباشیم» (صفحه ۷۵).

این درست است که انگلیس (و نه مارکس)، در کتابی که از آن نقل کردیم، و درباره انقلاب و ضد انقلاب در آلمان نگاشته است، صفحه ۱۱۷ می‌گوید: «قیام هنری است و این نیز همچون جنگ و دیگر هنرهای تابع بعضی از قوانین است» (۱۰).

اما در نظر انگلیس این قوانین بسیار ساده‌اند. به فکر او نمیرسید که بخواهد برای انقلاب قوانین اداری تنظیم کنند. برای انگلیس تنها دو نوع قانون وجود دارد. «نخست آنکه نباید با قیام به بازی به پردازیم، آنهم در هنگامی که حاضر نیستیم تمامی نتایج این بازی را پذیرا باشیم» (۱۱). این بند از قانون اداری انقلاب را باید هر عضو بین الملل کمونیستی ختماً بخاطر بسپرد.

و دیگر آنکه انگلیس می‌گوید: «دوم آنکه هرگاه قیام آغاز شد، در آن صورت باید قاطع‌انه عمل کرده و باید دست به حمله زنیم» (۱۲).

و امروزه این اصلی است غیر قابل تردید که البته زمانی دارای اعتبار خواهد بود که «قیام آغاز کردد». اما تروتسکی در این باره در کتاب خود سُخنی نمی‌گوید. برای او «هنر قیام» به «هنر دامن زدن به یک قیام» خلاصه می‌شود. اما انگلیس در این باره حرفي نزد است. او در رابطه با رستاخیز ۱۸۴۹ که عموم مردم بطور خودبخودی در آن شرکت چشیدند، زیرا که قانون اساسی رایش و مجلس ملی از جانب ارتتعاج مورد تهدید قرار گرفته بود و بنابراین آنطور که تروتسکی وصف کرده است، مستله بر سر «ضعف عقل پارلمان‌تاریستی» بود، از این امر سُخن می‌گوید که در هنگام قیام چگونه باید عمل کرد. تمامی هواداران مجلس ملی در آن زمان با یکدیگر مُتحد شدند. انگلیس نیز به قیام دمکرات‌های «بادن Baden پیوست (۱۳) و اگر بخواهیم با لاطالات بشویکی سُخن

مبادرات مطالباتی کارگران نفت

است امتیازاتی پیرامون طرح طبقه‌بندي مشاغل، بهبود وضعیت درمانی و پرداخت ۲۵۰۰ تومان به ازا جیره خواربار به کارگران به پردازد. اما تا به حال بین نمایندگان کارگران و مقامات دولتی توافقی در این مورد بدست نیامده است و کارگران حاضر به پذیرفتن این امتیازات مُختصر نیستند و بر روی تحقیق خواسته‌های خوش همچنان پافشاری می‌کنند. کارگران صنعت نفت بر روی خواسته‌های زیر تأکید دارند.

◆ آزادی دستگیر شدگان اجتماع اعتراضی ۲۷ بهمن ۱۳۷۵.

◆ آزادی کارگرانی که در منازل خود دستگیر شده‌اند.

◆ به رسمیت شناختن تشکل‌های کارخانه‌ای که توسط کارگران نفت ایجاد شده‌اند.

◆ به رسمیت شناختن تشکل سراسری کارگران نفت که نمایندگان منتخب کارگران در روزهای ۱۶ و ۱۷ دی ماه قصد تأسیس آنرا داشتند.

◆ پذیرش و اجرای پیمان‌های دستجمعی با حضور نمایندگان تشکل منتخب کارگران.

با توجه به رخدادهای اخیر، بدون آنکه بخواهیم ڈچار خوبی‌بیش از حد شویم مبتنی بر این که چون کارگران نفت در سرنگونی رژیم پهلوی ضربه نهانی را وارد ساختند، پس این بار نیز مبارزات آنها علیه جمهوری اسلامی می‌تواند موجب انقلاب تازه‌ای گردد، می‌توان تیجه گرفت که از آغاز پیدایش جمهوری اسلامی، برای نخستین بار بخشی از کارگران ایران که در یکی از صنایع کلیدی کشور شاغل هستند، با هشیاری دست به کاری زده‌اند که اگر بتوانند موفق شوند و خواسته‌های صنفی، اقتصادی و اجتماعی خود را پیش ببرند، گامی مؤثر در یک مسیر منطقی برای ورود جامعه ایران به سوی نظام مُستنی بر دموکراسی برداشته است. روش است که طی این مسیر بطور حتم به زندگانی منحوس رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی خواهد انجامید.



دستگیری دوباره فرج سرکوهی

در رابطه با دستگیری مجدد فرج سرکوهی، سردبیر مجله «آینده» شورای موقت سوسیالیست‌های ایران بیانیه‌ای در تاریخ ۳ فوریه ۱۹۷۷ انتشار داد. این بیانیه به صورت وسیع برای خبرگزاری‌های جهان و نیز احزاب سیاسی و وزارت خارجه آلمان ارسال شد و برخی از رادیوهای بیگانه و از آن جمله رادیو اسرائیل و رادیو صدای امریکا بخشی از متن این بیانیه را در برنامه‌های فارسی خود خواندند. باین ترتیب افکار غمومی ایرانیان داخل کشور نیز از محتوى این بیانیه آگاه گردید. در این بیانیه از جمله آمده است:

«رژیم تبدیل کار و ضد انسانی جمهوری اسلامی، فرج سرکوهی، سردبیر مجله «آینده» را بار دیگر، این بار همراه با برادر وی، در روز دوشنبه ۸ بهمن ۷۵ زانویه ۹۷ دستگیری کرده است. این دستگیری طوری که سرکوهی، با هوشیاری در نامه خود فاش ساخته (اگر با توجه به مطالب آن، نامه به اراده‌ای ایشان و آزادانه نگارش یافته باشد)، حلقه‌ای است از توطنه‌ای که رژیم دروغ و تزویر و ظلم و فساد اسلامی به منظور مرعوب کردن نویسندهان و هنرمندان مبارز کشورمان از یکسو و از سوی دیگر زمینه‌سازی برای اعمال فشار در رابطه با رأی قریب الوقوع دادگاه میکنوس و احتمال نام بُردن از سران رژیم اسلامی (خامنه‌ای و رفسنجانی) به عنوان مستولان اصلی آن حادثه و عاملان اساسی ترویسم جمهوری اسلامی در رأی دادگاه، تدارک دیده است. تقدیم این بوده است که سرکوهی و شاید تنی چند از نویسندهان و شاعران سرشناس کشورمان به جاسوسی برای دولت‌های خارجی و به ویژه دولت‌های فرانسه و آلمان مُتهم شوند».

آموزش‌های آزمایش اکتبر

باشیم، انگلس «نوك بورژوازی» گشت.

در هیچ کشوری و به ویژه در کشورهای سرمایه داری نمیتوان یافت. این نوعی کم فهمی باور نکردنی است هرگاه تصور کنیم که میتوان از هنرهای سرنگونی اکتبر برای پرولتاریای بین الملل آموزش کسب کرد.

آنچه که میتواند در حقیقت به مثابه آموزش از این سرنگونی حاصل شود، نکته‌ای است که تا به امروز نیز در خود آگاهی تروتسکی راه نیافته است. او تصور میکند که «برای بررسی قوانین و مُتدهای انقلاب کارگری تا به امروز منابع با اهمیت و عمیق‌تری از آزمایش اکتبر وجود ندارد» (صفحه ۱۵). اما برای او انقلاب کارگری برابر است با «کسب مُسلحانه قدرت».

کسب قدرت توسط چه کسی؟ توسط پرولتاریا؟ تروتسکی خود بر این نظر است که پرولتاریای روسیه این استعداد را ندارد که بتواند قدرت دولتی را نگاهدارد. او تنها از «مُتشکل ساختن پیشاهنگ پرولتاریا» (۱۷) در جهت قیام مُسلحانه سُخن میگوید. منظور او از این مفهوم حزب کمونیست است. اما این حزب، همانطور که تروتسکی میگوید، خود ڈچار ترقه بود. در آن زمان جزو لینین و تروتسکی، تقریباً تمامی دیگر رهبران بلشویسم با قیام مُخالفت کردند. باین ترتیب «انقلاب پرولتاریاتی» تا حد کسب قدرت توسط پیشاهنگان کمونیست، یعنی لینین و تروتسکی، پائین میاید.

آیا تمامی مُتفکران و مُبارزین سوسیالیسم روسیه، از چرنیشفسکی (۱۸) گرفته تا پلخانف، باین خاطر مبارزه کردند و شهید شدند و خون خود را ریختند که زمینه را برای حُکومت فردی لینین و تروتسکی آماده سازند؟ البته که نه. آنها میخواستند روسیه را آزاد سازند و در آنجا وضعیتی را بوجود آورند که در بطن آن پرولتاریا نیزمند و بالغ گردد تا بتواند خویشن را رها سازد. اکثریت بلشویک‌ها در آستانه اکتبر ۱۹۱۷ میدانستند که رهانی پرولتاریا باید بدست خود او انجام گیرد و بهمین دلیل نیز آنها مُخالف کسب قدرتی بودند که توسط لینین و تروتسکی برنامه ریزی میشد، آنهم نه به آن علت که آنها مُخالف کسب قدرت توسط پرولتاریا بودند، امری که حیاتت محض است، بلکه آنها باشیوه‌ای که این دو در صدد کسب قدرت بودند، مُخالفت میورزیدند، زیرا آنها پیش‌بینی میکردند که از این طریق برای روسیه و پرولتاریا شنیدن نکبت بروید. این امر را میشود از گفته‌های زینوفیف، ولسفکسکی (۱۹) و دیگر رهبران بلشویسم، آنگونه که تروتسکی مطرح می‌سازد، مشاهده کرد. تروتسکی از این عده رهبران با تجربه و انقلابی بلشویسم گله میکند که آنها در حقیقت در «بحranی ترین مراحل موضعی شبیه مواضع سوسیال دُمکراسی را اتخاذ کردند» (صفحه ۷۶).

این موضعی بود که تمامی چنین سوسیالیستی و انقلابی تا آن زمان اتخاذ کرده بود. اما هنگامی که این بلشویک‌های دودل، همچون دیگر انقلابیون پیروزمندی که قبل از آنها قدرت را کسب کردند، خود از قدرت سرمست گردیدند، گذشته و نیز تمامی شناختی را که به آنها در امر مُبارزه علیه قدرت‌ها روحیه میداد، از یاد بُردند. در حقیقت آنچه که لینین و تروتسکی در روزهای اکتبر بدان دست زدند، اقدامی بود تنها بخاطر کسب قدرت توسط شخصی و نه بخاطر کسب قدرت توسط پرولتاریا.

تروتسکی مُرتباً باین نکته اشاره میکند که لینین در آن ایام بحق میگفت که «یا حالاً و یا هیچگاه» (۲۰). باحتمال قوى باید باو حق

برعکس، تروتسکی نه تنها هنر قیام کردن را بررسی نمیکند، بلکه شکل معینی از قیام را مَد نظر دارد که هنر شرکت در آن نیست که تمامی هواداران انقلاب مُتحد با یکدیگر علیه ارتجاج عمل کنند، بلکه این قیامی است علیه دیگر انقلابیون که باید نابود شوند، زیرا که حاضر نشدن افسار خود را به دست لینین و تروتسکی بسپارند.

بطور حتم انگلس خشمگینانه شرکت در یک چنین قیامی را مردود میدانست و مارکس نیز جزو این نمیگشت. آنها بودند که در مانیفست کمونیست مطرح ساختند که «کمونیست‌ها در برابر دیگر احزاب کارگری، حزب ویژه‌ای را تشکیل نمیدهند» (۱۴). آنها سرخ‌ترين ڈشمن گروه گرانی در درون حزب ٹریک طبقه بودند که برای بوجود آمدنش تلاش میکردند. آنها در گروه گرانی عدم بلوغ چُبیش کارگری را مشاهده میکردند.

لینین و تروتسکی نه تنها این عدم بلوغ را به پرچم چنیش و به مُهم ترین اصل خویش بدل ساختند و از بلشویسم قسی القب ترین فرقه Sekte را درست کردند، بلکه از آنچه که تا کنون فرقه‌های نابالغ پیموده بودند نیز فراتر رفته و قیام مُسلحانه فرقه خود را علیه دیگر جریانات کارگری تبلیغ و اجرا کردند، آنهم به ترتیبی که تروتسکی میگوید، در ابتدأ حتی در مُخالفت با بخش بُزرگی از هواداران خویش که تا زمانی که مزه قدرت را نچشیده بودند، به حق مُخالف یک چنین جنگ شهروندی بودند. کسی که هنر یک چنین قیامی را تمرین میکند، به هیچوجه حق ندارد به مارکس و انگلس تکیه کُند. یک چنین رستاخیزی نیز نمیتواند نتیجه یک اقدام خودجوش توده‌ای باشد و همانگونه که تروتسکی مُدعی است، شرط عُمده موفقیت او این بود که توانست از یکسو توده‌ها را نسبت به اهداف این اقدام گمراه سازد و از سوی دیگر خواب به چشمان دیگر جریانات سوسیالیستی پیاشاند که بخشی از بلشویک‌ها با آنها دوستانه مُذاکره میکردند و در همان حال بخش دیگری از بلشویک‌ها مسلسل‌ها را بسوی آنها برای شلیک آماده میساختند. تروتسکی بخود این جسارت را میدهد که متشویک‌ها را به استهزا گیرد، زیرا که آنها به صداقت بلشویک‌ها اعتماد کردند (۱۵).

آنچه در اکتبر ۱۹۱۷ در پترزبورگ اتفاق افتاد یک رستاخیز خودجوش توده‌ای، آنگونه که در فوریه همان سال رُخداد، نبود و بلکه کودتاشی بود که لینین و تروتسکی آنرا بر حسب نمونه‌های قدیمی روسیه اجرا کردند. این هنر کودتاست که تروتسکی مُدعی است از هر کس دیگری به آن بهتر تسلط دارد. موفقیت او این امر را اثبات نمیکند که پرولتاریا باید این راه را در همه جا طی کند، زیرا که این راه به سوسیالیسم مُنتهی خواهد شد و بلکه تنها اثبات میشود که روسیه امروزین در بعضی از زمینه‌ها از عصر کاترین دوم (۱۶) فراتر نرفته است.

این نشانه‌ای از ضعف عقل تروتسکی است که مطرح می‌سازد آدمی باید از قانون قیام اطلاع داشته باشد و در آنصورت میتواند به دلخواه خود در هر زمانی و در هر جایی بدان دست زند. هرگاه که انقلاب جهانی هنوز وقوع نیافته است، پس باید تقصیر قانونی باشد که هنوز به اتمام نرسیده است.

او نمی‌بیند که پیروزی کودتاشی ۱۹۱۷ وابسته به شرایط خاصی بود که در آن زمان در روسیه حاکم بود و شبیه آنرا در حال حاضر

آموزش‌های آزمایش اکتبر

تبليغات خوش خواستار نابودی همین سرمایه داران و حکومت‌ها توسط انقلاب جهانی ميشوند.

کسانی که دارای دید اقتصادی هستند، نمیتوانند آزمایش اکتبر را امری موفق بدانند. البته این امر با موقیت نظامی قریب است. کلیه مخالفین در داخل روسیه سرکوب شدند و نه تنها در میان مردم، بلکه همچنین در صفوں ارتشد و حزب کمونیست اطاعت کورکورانه زیرستان از زیرستان قاطعانه برقرار گردید. و امروز با این حال تروتسکی دیگر همچون چند ماه پیش که آخرین آثارش را نوشت، درباره آزمایش اکتبر زیاد مثبت فکر نخواهد کرد. و شاید بتواند از این آزمایش تجربیاتی کسب کند که تا این لحظه از نظرگاشش دور مانده‌اند.

تصویر قدرت و آنهم قدرت شخصی، برای او مستله مرکزی روزهای اکتبر را تشکیل میدهد. چنین به نظر میرسید که این امر به بهترین وجهی برآورده شد. لینین و تروتسکی به یگانه قدرتمدنی بدل میگردند که همه کس مجبور به اطاعت از آنها خواهد گشت. تروتسکی خود در بوجود آمدن این دستگاه حاکمیت مخوف که چرخ هایش هر کسی را که بخواهد در برابر قدرتمدنان عرض اندام کند، له خواهد کرد، نقش برجهت‌های اینها کرده است. اما بنگر که چگونه این ستایشگر قدرت با دیگر همکارانش که پس از کناره‌گیری لینین از امور حکومتی، در صدد بودند در رأس هرم حکومت قرار گیرند، ظاهراً بخاطر تفاوت نظرهای صرفاً شخصی دچار اختلاف میشود و در نتیجه گرفتار چرخ‌های بیرحم این دستگاه میگردد. میشود دید که تا چه حد این ماثین بدون تقض کار میگند. چه موقیتی! آنچه که برای او وسیله قدرت همه جانبه بود، سرانجام موجب بی قدرتی او میگردد. پس «هنرهای» او موجب قدرت یابی کسانی شد که او از آنها بعنوان راهزن و قاتل انتقام میگند، زیرا که «منشیک» و «اپورتونیسم» هستند. شاید این امر سبب شود تا تروتسکی دیگر کمتر درباره دمکراسی اظهارات توھین آمیز نماید. عجیب به نظر میرسد که بتوان مردی چون تروتسکی را باین سادگی و سرعت از بین برد، کسی را که با وجود تمامی معایب و گذشته بشویکیش چهره‌ای برجسته بود و برای پیدایش دولت جدید این همه زحمت کشیده بود. البته در تاریخ شیوه کشته شدگان پاترکلوس (۲۲) و آشیل (۲۳) و بازگشت ترسیس (۲۴) زیاد اتفاق افتاده است. و نیز نادر نبوده است که در یک مصاف (دول) شبیه آنچه که مابین ترسیس و آشیل رُخداد، اولی از طریق بکاربرد فنی کثیف بر دیگری پیروز شود. اما اینکه آشیل، ترسیس را به مبارزه بطلب و سپس با دیدن نخستین مقاومت، بدون مبارزه تسليم او شود، شبیه اش را در تاریخ نمیتوان یافت. و نیز نمیتوان به نمونه‌ای برخورد که تمامی سپاه یکپارچه هوادار ترسیس گردد و تبعید آشیل بلشویک‌هاست. و این ضعف باین دلیل خطناک جلوه میگند، زیرا که هر چند در نوع خود بی‌نظیر نیست، اما بسیار چشمگیر است. وجود اختلاف نظر در میان اعضاً یک کاست حکومتی در جامعه بدون شیرازه‌ای چون روسیه امری اجتناب ناپذیر است. اما کلیه تلاش‌های پیش مبارزان حزب کمونیست در زمینه نقد حکومت، همیشه بدانجا مُنجر شد که باین افراد مقاماتی بی‌اهمیت واگذار شد و باین ترتیب باید تن به خاموشی میدادند. و هر بار نیز این افراد بدون سر و صدا چنین شرایطی را می‌پذیرفتند. این ثابت میگند که مدوسا (۲۵) سرکرده ترور چکا (۲۶) نه فقط میتواند توده مردم را به سنگ تبدیل کند، بلکه آشکار میشود

داد، هرگاه که برای لینین یگانه هدف، کسب تمامی قدرت بود. البته که چنین شرایطی فقط در ایام هرج و مرج اکتبر ۱۹۱۷ موجود بود. هرگاه که این شرایط بحرانی برطرف میشد، البته که دیگر برای لینین مقدور نبود بتواند حاکمیت فردی را بدست آورد. بهمین دلیل نیز البته که مسخره میبود در اکتبر از موضع کسب قدرت توسط پرولتاریا «یا الان و یا هرگز» گفته میشد! پرولتاریا باید در کلیه کشورهای صنعتی همگام با صنایع لاینقطع نیرومند و بالغ گردد و سرانجام پیروزی او امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. و این پیروزی که محصول مبارزه میلیونها نفر است، نمیتواند وابسته به آن باشد که یک شخص لحظه تعیین کننده‌ای را برای تحقق این امر خلصه کرده باشد و یا نه.

علاوه بر این چه نتیجه‌گیری نادرستی: از یکسو ادعا میشود که در روسیه تنها یک موقعیت ویژه و استثنائی وجود داشت که در نتیجه آن تنها برای یک لحظه موقعیتی که دیگر هرگز بوجود نخواهد آمد، برای کسب قدرت توسط کمونیست‌ها از طریق قیام فراهم شد و از سوی دیگر مطرح میشود که شرایط برای تحقق انقلاب جهانی همیشه فراهم است!

آنطور که اینک آشکار شده است، لینین میتوانست بر حسب اُتوبی‌عامیانه، ولی پُر جای خوبی این تصور را داشته باشد هرگاه او بتواند قدرت را مُنصرف شود، در آن صورت همه چیز در خدمت پرولتاریا قرار خواهد گرفت و او خواهد توانست جامعه نوین را با چند ضربه شدید جُکش بنا کند. اما امروز، پس از تجربیات هفت سال گذشته، هنوز این تصور را داشتن که گویا مستله مرکزی سوسیالیسم عبارت است از تصرف قدرت، آنهم بدون در نظرگیری ابزار، اهداف، شرایطی که موجب کسب چنین قدرتی گردیدند، باز هنوز از آموزش‌های آزمایش اکتبر سخن گفتن و در همین رابطه نیز تنها به عامل پیروزی نظامی فرقه خود و یا پیروزی فرماندهی عالی آن چشم دوختن، آنهم بدون توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی آن دوران، خود نمونه وحشتناکی است از ضعف عقل نظامی. وظیفه ارتشد هاست که دشمنان خود را سرکوب گند و ابزار و سائل آنها را نابود سازند و در صفو خود اطاعت کورکورانه را برقرار سازند. ارتش‌ها به مابقی مسائل کاری ندارند.

و امروز نیز هنوز تروتسکی همچون گذشته میاندیشد. اصولاً به فکر او نیز خطور نمیگند که ضروری بداند و از خود پُرسد که آیا ممکن نیست که «سوسیال دمکرات‌ها»، «منشیک‌ها»، «حامیان و یاران بورژوازی»، یعنی کسانی که او علیه آنها در صفو خود اعلان جرم میگند، شاید در اصل حق داشتند که کودتائی را که علیه دیگر احزاب برادر صورت گرفت، خطی براي اعتلای روسیه و پرولتاریای آن بدانند. آیا بهتر نیست که اینک آنها بخاطر عدم درایت آن زمان خوش دُچار شرم شوند؟ اما حقایق امروز به زبانی سخن میگویند که دیگر نمیتوان سبب سوتناهم گردد و دانماً بارزتر میشود که در حال حاضر، آنطور که ورسایف (۲۱) گفته است، روسیه و طبقه کارگر آن، در نتیجه آزمایش اکتبر در چه «بن‌بستی» قرار گرفته‌اند. امروز صاحبان قدرت در این کشور راه پیش و پس را هم بدل نیستند. آنها با در اختیار گرفتن ابزارهای مُضاد دانماً بیشتر در منجلاب فرو میروند، زیرا از یکسو میکوشند که اعتماد سرمایه داران و حکومت‌های بیگانه را بدست آورند تا بتوانند از آنها وام دریافت دارند و از سوی دیگر در

آموزش‌های آزمایش اکتبر

و او را از سلطنت کنار بگذارد و خود به سلطنت رسد و تا سال ۱۷۹۶ که درگذشت، روسیه را به عهده داشت. دروان کاترین دوم یکی از باشکوه‌ترین دروان‌شد و ترقی روسیه است. در این دوران در روسیه اصلاحات اساسی در زمینه‌های حقوقی، اداری و سیستم آموزش و پرورش انجام گرفت. او مُنتبدی بود اصلاح طلب.

رجوع شود به اثر تروتسکی (۱۹۱۷، آموزش‌های انقلاب)، صفحه ۲۴.

۱۸- نیکولای چنیفسکی Nikolai Tschemyschewski در سال ۱۸۲۸ زاده و در

سال ۱۸۸۹ درگذشت. او دمکرات انقلابی بود که از انقلاب دهقانی هوازاری میکرد.

۱۹- سلمن لوسوکی Solomon Losowski در سال ۱۸۷۸ زاده شد. او در نوامبر ۱۹۱۷ از اتحاد کلیه احزاب سوسیالیستی هوازاری کرد و مُندت‌ها دبیر کل سنبیکاهای بین الملل شرخ و عضو هیئت اجرایی کمیته‌نی بود. او در سال ۱۹۴۹ به جرم ضد انقلاب زندانی شد و در سال ۱۹۵۲ در زندان درگذشت.

۲۰- رجوع شود به کلیات لنین به زبان آلمانی، جلد ۲۶، صفحات ۲۲۳-۲۴۴ و نیز کتاب تروتسکی (۱۹۱۷)، آموزش‌های انقلاب، صفحه ۵۲.

۲۱- ویکنی ورسایف Wikenti Werssajew در سال ۱۸۶۷ زاده و در سال ۱۹۴۵ درگذشت. او داستان نویس بود و در سال ۱۹۲۲ رُمان «بنیست» خود را انتشار داد.

این اثر در سال ۱۹۲۵ به زبان آلمانی انتشار یافت.

۲۲- پاترکلوس Pateroclus یکی از پهلوانان اساطیری یونان است که مادرش تیس Thetis او را تا پاشنه‌های پایش روشن تن ساخته بود. او در جنگ ترویا بست پارس کشته میشود که تیس را آپولو Apollo، خدای هنرها و نورها که فرزند سویس Zeus، خدای خدایان بود، بسوی پاشنه پای آشیل پرتاب میکند.

۲۳- ترسیتis Thersites نیز شخصیتی اساطیری است. او آدمی هوچی بود و هنگامی که به تussخ آشیل پرداخت، بدست او کشته شد.

۲۴- مدوسا Medussa نام یکی از سه گرگن هاست که عمر ابدی ندارند. گرگن‌ها موجودات افسانه‌ای بودند که طبق روایات اساطیر یونان باستان میتوانستند هر کسی را که به چشم آنها خیره میشد، به سنگ تبدیل کنند.

۲۵- چکا Tscheka به زبان روسی مخفف «تمیسیون فرق العاده برای مبارزه با ضدقلاب و خرابکاران» است که در دسامبر ۱۹۱۷، یعنی دو ماه پس از پیروزی انقلاب اکتبر تأسیس شد.

برگردان به فارسی و پانویس‌ها از منوچهر صالحی



طرحی نو

Tarhi no

Postfach 1402
55004 Mainz

لطفاً برای تماس با طرحی نو و ارسال مقالات و نوشته‌های خود با آدرس بالا مکاتبه کنید.

طرحی نو با برنامه واژه‌نگار تهیه میشود. شما میتوانید برای آسان شدن کار، دیسک نوشته‌های خود را برای ما ارسال دارید. نوشته‌های دریافتی پس از این نمیشوند.

لطفاً کمک‌های مالی و حق اشتراک خود را به حساب زیر واگزین کنید و کمی فیش بانکی را برای ما ارسال دارید.

Mainzer Volksbank
Konto/Nr. : 119 089 092
BLZ: 551 90000

که قادر است در آن کسانی که در خدمت او هستند، هرگونه زندگی مستقل را نابود کند. او حتی میتواند پیش مبارزان حزب را به بندگان و موجودات ممنوع خویش بدل سازد.

وجود چنین شرایطی برای هر قدرمندی تا زمانی که اوضاع بر وفق مراد میگردد، مطلوب است. اما وای به روزی که رژیم حاکم در یک بحران که موجودیتش را تهدید میکند، قرار گیرد. چنین دولتی در چنین وضعیتی دیگر بی جهت بدبانی هوازاران خود خواهد گشت. آیا میشود بار کرد کسانی که بدون هرگونه سخن مخالفی گذاشتند که تروتسکی سرنگون شود، حاضر باشند زندگی خود را به خطر اندازند، هرگاه قرار باشد که کسی چون زینویف را نجات داد؟

پانویس‌ها:

۱- کاتوتسکی این نوشته را در سال ۱۹۲۵ در شماره ۴ نشریه «اجتماع» Die Gesellschaft ۳۷۴-۳۸۰ در برلین چاپ میشد، انتشار داد. رجوع شود به صفحات ۲۷۴-۲۸۰ این نشریه.

۲- نام واقعی تروتسکی برشتاین Bronstein بود. او در سال ۱۸۷۸ زاده و در سال ۱۹۴۰ در مکریک به دستور استالین به قتل رسید. خانواده تروتسکی به یهودیان روسیه تعلق داشت.

تروتسکی یکی از چهره‌های برجهسته چنیش کارگری روسیه بود. او در هنگام انتساب در حزب نه به منشیکها و نه به بشویکها پیوست و بلکه جریان سویی را بوجود آورد که گروه کوچکی از حزب را شامل میشد. تروتسکی پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت و به سرعت رهبری شورای انقلابی شهر پترزبورگ را بست آورد. او و هوازارانش پیش از انقلاب و یا آنچنان که کاتوتسکی میگوید، پیش از کودتای اکتبر به بشویکها پیوستند. «انقلاب اکتبر» بطور غمده توسعه او حدایت شد. او پس از پیروزی بشویکها نخست خارجه ۱۹۱۸-۱۹۲۵ را هریکه دار میشد.

با کمک بوخارین و زینویف میتواند بر تروتسکی غله باید. تروتسکی در سال ۱۹۲۶ از دفتر سیاسی حزب کنار گذاشته میشد و در سال ۱۹۲۷ از روسیه اخراج میگردد. در سال ۱۹۴۰ در مکریک بدست یکی از جاسوسان شوروی به قتل میرسد. قاتل او به حبس ابد محکوم میگردد و پس از آزادی به چسلواکی میرود.

۳- گرگوری زینویف در سال ۱۸۸۳ زاده و در سال ۱۹۳۶ در محکمات فرمایشی استالینی به جرم «اتروپست فاشیسم» به مرگ محکوم و اعدام میگردد. زینویف در ۱۹۱۷ با قیام و یا کودتای اکتبر مخالفت و زید. پس از پیروزی انقلاب گذشته رئیس کمیته اجرایی کمیته نیز از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۶ عضو دفتر سیاسی حزب بشویک بود.

۴- اشاره به اثر تروتسکی است که با عنوان «درباره لینین» در سال ۱۹۲۴ انتشار یافت.

۵- اثری از تروتسکی که در سال ۱۹۲۵ با عنوان «بنیست» (۱۹۱۷، آموزش‌های انقلاب) منتشر شد.

۶- تروتسکی در همین اثر خود از انگلیس نقل قول میکند. رجوع شود به کلیات آثار مارکس و انگلیس به زبان آلمانی، جلد ۸، صفحه ۸۷.

۷- رجوع شود به عمان منبع، صفحات ۷۸-۸۸.

۸- اشاره به نوشته تروتسکی است که با عنوان «کار، اضباط و نظم جمهوری سوسیالیستی شوروی را نجات خواهد داد» در سال ۱۹۱۸ در شهر بازل Basel سوئیس انتشار یافت.

۹- رجوع شود به اثر فوق.

۱۰- رجوع شود به کلیات مارکس و انگلیس به زبان آلمانی، جلد ۴، صفحه ۴۷۴.

۱۱- همانجا

۱۲- همانجا

۱۳- بادن Baden منطقه‌ایست در غرب آلمان. این منطقه در گذشته یکی از ایالت‌های آلمان بود، اما پس از جنگ جهانی دوم با ایالت ورتبرگ وجود آمد.

۱۴- کلیات مارکس و انگلیس به زبان آلمانی، جلد ۴، صفحه ۴۷۴.

۱۵- رجوع شود به اثر تروتسکی (۱۹۱۷، آموزش‌های انقلاب)، صفحات ۶۵-۶۶.

۱۶- کاترین دوم که به کاترین کبیر شهرت یافته است، مملکه امپراتور روسیه تزار بود. او آلمانی اصل بود و در سال ۱۷۲۹ در آلمان زاده شد و شاهزاده بود و همسر پسر سوم شد که تزار روسیه بود. کاترین دوم توانست در سال ۱۷۶۲ علیه شوهر خود کودتا گند

TARHI NO

the provisional council of the iranian Leftsocialist

First year, N0. 2

April 1997

منوچهر صالحی

کارل کائوتسکی

گفتاری درباره حزب

با بررسی تاریخ میتوان دریافت که احزاب سیاسی برای نخستین بار در بطن جوامعی بوجود آمدند که در آنها کم و بیش روابط سیاسی دمکراتیک وجود داشت. هم در یونان باستان و هم در امپراتوری روم به احزاب سیاسی، البته نه به مفهوم کنونی آن، بر میخوریم که از منافع و خواستهای بخش معینی از جامعه دفاع و برای تحقق آن مُبارزه میکردند. همین بررسی در عین حال نشان میدهد در کشورهایی که استبداد وجود داشت، احزاب سیاسی نیز در آنجا وجود نداشتند، زیرا در چنین جوامعی حاکم مُستبد خود را رهبر و نماینده تمامی جامعه میداند و بهمین دلیل نیز برای فعالیت و عملکرد احزاب سیاسی نمیتواند فضای وجود داشته باشد.

بنابراین میتوان باین نتیجه رسید که پیدایش احزاب سیاسی از یکسو با مُناسبات دمکراتیک در رابطه قرار دارد، یعنی حزب سیاسی نهادی است مُتعلق به جامعه دمکراتیک و بدون آن نمیتواند وجود داشته باشد و یا ادامه حیات دهد. از سوی دیگر روش میشود که هیچ حزب سیاسی نمیتواند از منافع تمامی جامعه دفاع کند و بلکه این در خصوصیت بافت درونی احزاب سیاسی نهفته است که همیشه از منافع قشر و یا طبقه معینی دفاع نمایند و یا آنکه برای منافع و خواستهای یک قشر و طبقه نسبت به منافع و خواستهای دیگر اقتدار و طبقات اجتماعی ارجحیت قائل شوند.

دیگر آنکه در جوامع پیشرفته سرمایه داری میتوان مشاهده کرد که هر چقدر مواضع طبقاتی یک حزب شفاف تر باشد، بهمان اندازه آن حزب از استقبال توده ای کمتری برخوردار است. بهمین دلیل در غالب این کشورها احزابی وجود دارند که میکوشند همざمان از خواستهای چند طبقه و یا قشر اجتماعی دفاع کنند. چنین احزابی در این کشورها «حزب خلقی» Volkspartei نامیده میشوند. بطور مثال در آلمان فدرال حزب سوسیال دمکرات مسیحی که حزبی محافظه کار است و در حقیقت از منافع سرمایه داری آلمان دفاع میکند، در انتخابات از سوی بیش از ۴۰ درصد رأی دهنگان انتخاب میشود. روش است که در آلمان این تعداد سرمایه دار وجود ندارد و بلکه این حزب همざمان توسط خورده بورژوازی، دهقانان و نیز بخشی از کارگران انتخاب میگردد و در میان این طبقات و اقتشار دارای پایگاه اجتماعی است. حزب سوسیال دمکرات این کشور نیز که اینک بیش از ۱۳۰ سال از تأسیس آن میگذرد، تقریباً بهمین سرنوشت ڈچار است. این حزب نیز هر چند که در آغاز پیدایش خوش دارای مواضع طبقاتی شفافی بود و از منافع پرولتاریای آلمان دفاع میکرد، اینک در انتخابات مجلس بوندستاگ Bundestag کمتر از ۴۰ درصد آرآ رأی دهنگان را بدست میاورد و آنهم در حالی که بدلیل توسعه صنعت مُدرن، روز بروز از تعداد کارگران و شاغلین کاسته میشود. این حزب نیز برای آنکه بتواند در انتخابات اکثریت آرآ را بدست آورد، مجبور است از سیاستی پیروی کند که نه تنها باید از سوی کارگران و مُزدگیران مورد استقبال قرار گیرد، ادامه در صفحه ۷

آموزش‌های آزمایش اکتبر^(۱)

امروز چنین به نظر میرسد که استبداد حزب بلشویکی در روسیه از هر زمان دیگری نیرومندتر و کمتر قابل حمله است. اما با این حال تیرهای سقف آن به خش خش افتاده است. به تازگی حادثه تروتسکی^(۲) این امر را به طرز بارزی به ثبوت میرساند. در وهله نخست چنین به نظر میرسد که این ماجرا سرانجام سریع و بدون درد سر به رژیم دیکتاتوری به گونه‌ای آن چنان نیرومند شبات بخشیده است که در برابر آن هیچگونه اپوزیسیونی امکان ندارد. اما همین برکناری بی درد سر تروتسکی آشکار ساخت که بلشویسم تا چه عمقی از درون به فساد کشیده شده است، زیرا آنچه را که اربابان امروزین روسیه از میان برداشتند، نه یک اپوزیسیون بیرونی، بل اپوزیسیونی درونی بود، اپوزیسیون مردی که هم گام با لینین دیکتاتوری را بوجود آورد و آنرا از نقطه نظر عملی و تئوری توجیه کرد. در آغاز کار نیز اکثریت قدرتمندان کنونی روسیه به خاطر دلالت بسیار بارزی خوجوانه و تردیدآمیز در برابر او قرار داشتند. رفتار زینوفیف^(۳) و شرکا را میشود بطرور روشنی از نوشته‌های تروتسکی که با عنوانین «لینین»^(۴) و «۱۹۱۷»^(۵) انتشار یافته‌اند، دریافت. به این امر باز بهتر میشود پی بُرد، هنگامی که به ویژه مشاهده میکنیم کسانی که از جانب او مورد حمله قرار گرفته‌اند، جُز از طریق خفه ساختن صدای او، نمیدانند چکونه به او پاسخ دهند. اما با این حال این دو نوشته و به ویژه نوشته دوم یک چیز را ثابت میکنند و آن اینکه تا چه حد بہترین سران بلشویک‌ها از نقطه نظر روش‌نگاری سُقط کرده‌اند.

تروتسکی با حقارت درباره «ضعف عقل پارلمانتاریستی» سوسیال دمکراسی سُخن میگوید، مفهومی که برای او کُلیه مذاکرات پارلمانی و نیز هرگونه دخالتی در این امور را در بر میگیرد. لیکن انگلیس که این واژه را به کار بُردۀ است، از آن درک دیگری داشت. او میخواست با به کارگیری این واژه بیشتر محدودیت فکری برقی از نمایندگان را مُجسم سازد که می‌پنداشتند «تمامی جهان، تاریخ و آینده آن توسط اکثریت آرآ در مجالس هدایت و مُعین میگردد و آنها این انتخاب را دارند که عُضو یک چنین مجلسی باشند» (نگاه گُن به انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، صفحات ۱۰۷-۱۰۸ اثری که به نام مارکس منتشر شده، اما قسمت بیشتر آنرا انگلیس نوشته است^(۶)).

این تنها نمایندگان مجالس نیستند که در رابطه با حوزه کار خوش ڈچار یک چنین خودبُزرگ بینی میگردند. در کُلیه حوزه‌های فعالیت انسانی میتوان عناصر تنگ اندیشی را یافت که در مورد خوش ڈچار خودبُزرگ بینی میشوند.

تروتسکی نیز از زمانی که برای کسب قدرت مُبارزه میکرد و پس از آنکه به قدرت رسید (در مفهومی که در اینجا به کار گرفته شده است)، ڈچار نوعی ضعف عقل شده است، مُستهی نه ضعف عقل پارلمانتاریستی. ضعف عقل او از نوع دیگری، یعنی ضعف عقل نظامی است که

ادامه در صفحه ۱۲